

گرایش بر است در سیاست داخلی

خلق چین

نوشته: حمید مومنی

اصولا "پرسیدنی است که آیا یک کشور سوسیالیستی میتواند سیاستی برخلاف منافع سایر طبقه‌ها انتخاب کند؟ جواب ما اینست که آری میتواند. اما مگر در کشور سوسیالیستی پرولتاریا حاکم نیست و مگر پرولتاریا کسی نیست که هیچکس را استثمار نمیکند و با استثمارگران منافع مشترک ندارد، پس چگونه ممکن است که یک کشور سوسیالیستی بتواند در مقابل سایر کشورها، سیاستی ضد خلقی داشته باشد؟ میگوئیم علت این امر در دوجیز است.

الف - نفوذ بورژوازی در رهبری حزب و دولت جامعه سوسیالیستی.
ب - اشتباه رهبری حزب و دولت جامعه سوسیالیستی این دو مسأله را یک به یک تشریح میکنیم:

الف - نفوذ بورژوازی در رهبری حزب و دولت جامعه سوسیالیستی.
پس از انقلاب سوسیالیستی اگر چه بورژوازی سرنگون می‌شود و حکومت از دستش خارج میگردد ولی از بین نمیرود. بلکه باقی‌میماند و حتی بقول لنین مقاومتش صد چندان میگردد. جامعه سوسیالیستی میبایست شرایط نابودی کامل بورژوازی و بقایای اجتماعی و فرهنگی آن را فراهم نماید و زمینه مادی را برای ایجاد جامعه کمونیستی آماده سازد. بدینجهت طبعاً "باید همراه

با بقای سوسیالیسم بورژوازی و بقایای اجتماعی و فرهنگی آن بتدریج بسوی نابودی برود . (به تئوری «جهش آرام» استالین در کتاب زبانشناسی او توجه شود .) اما این فقط در صورتی است که بنای سوسیالیسم و مبارزه همه جانبه با بورژوازی همواره موفقیت آمیز باشد و دچار پسروی یا شکست نگردد . زیرا جامعه سوسیالیستی یک جامعه بی طبقه نیست که در آن تضاد طبقاتی حل شده باشد ، بلکه بورژوازی و پرولتاریا هنوز در آن وجود دارند . تنها جایشان با هم عوض شده . دیکتاتوری بورژوازی به دیکتاتوری پرولتاریا تبدیل شده . یعنی طبقه کارگر حکومت را بدست آورده تا با اعمال قدرت دولتی ، جامعه بی طبقه (جامعه کمونیستی) را بسازد . در جامعه کمونیستی چون طبقات و تضاد طبقاتی از بین می رود دیگر بازگشت سرمایه داری بهیچوجه ممکن نیست . اما در جامعه سوسیالیستی چون تضاد طبقاتی هنوز وجود دارد و فقط جهت حاکم تضاد عوض شده است ، بنابراین امکان عوض شدن مجدد جهت حاکم تضاد باز هم وجود دارد و ممکن است سرمایه داری بازگردد . بعبارت روشن و صریح سوسیالیزم دوره ای از انقلاب پرولتری است که هنوز به پیروزی مطلق نرسیده است . هنوز مبارزه با بورژوازی ادامه دارد منتها فقط شکل مبارزه و موقعیت طرفین مبارزه عوض شده است پیروزی مطلق پرولتاریا به معنی محو کامل طبقات است و این فقط در جامعه کمونیستی امکان پذیر است .

حال ببینیم که بورژوازی در جامعه سوسیالیستی به چه صورتهائی میتواند وجود داشته باشد . در جامعه سوسیالیستی بورژوازی دارای چهار شکل میتواند باشد .

- ۱ - تولیدکنندگان ، بازرگانان و رباخواران بزرگ و کوچک مستقل ، اینان در نخستین مراحل ساختمان سوسیالیسم همراه با صنعتی شدن و متمرکز شدن توزیع و تولید از بین میروند در شوری این شکل از بورژوازی در زمان استالین از بین رفت ولی در چین هنوز هم بقایای آن وجود دارد .
- ۲ - تولیدکنندگان اشتراکی . پس از برقراری سوسیالیسم چون زمینه

ایجاد تولید و توزیع متمرکز با مالکیت تمام خلقی هنوز فراهم نیست، بناچار با رهبری دولت، تعاونیهای تولیدی یا واحدهای تولیدی اشتراکی بوجود میآید که در واقع بنگاههای شراکتی عدهای دهقان یا عدهای پیشه‌ور است که تحت حمایت دولت سوسیالیستی قرار دارد. این دسته از تولیدکنندگان نیز بهر حال بقایای بورژوازی هستند. با تبدیل تولید اشتراکی به تولید تمام خلقی، یعنی با تبدیل تعاونیهای اشتراکی دهقانان و پیشه‌وران به بنگاههای دولتی، این شکل از بورژوازی هم از بین میرود. این شکل از بورژوازی هنوز در تولید کشاورزی تمام کشورهای سوسیالیستی وجود دارد.

۳- قشر ممتاز. این قشر، آخرین شکل بورژوازی است که باید در جامعه سوسیالیستی از بین برود. قشر ممتاز متشکل شده است از روشنفکران و اریستوکراسی کارگری (قشر بالای کارگران) خطرناکترین شکل بورژوازی در جامعه سوسیالیستی است، زیرا افراد همین قشر است که در لباس بوروکرات و تکنوکرات تمام اداره امور حزب و دولت را در اختیار دارند و میتوانند با افزایش حقوق و امتیازات خویش، سوسیالیسم را با اراده خویش به کاپیتالیسم دولتی تبدیل کنند و خود بعنوان بورژوازی بوروکراتیک خلق را از طریق حقوقها و امتیازات عالی خویش استثمار نمایند و سپس هم‌زمینه را برای احیای سرمایه‌داری خصوصی فراهم سازند. (نمونه یوگسلاوی)

۴- دزدان و سوءاستفاده‌چیان. در نتیجه تسلط قشر ممتاز بر اداره امور حزب و دولت، سانترالیسم دموکراتیک ضعیف و حتی نابود میشود و در نتیجه دزدی، رشوه‌گیری، سوءاستفاده از اموال دولتی و تولید و فروش قاچاقی برخی کالاهای مصرفی و لوکس شکل پیدا میکند و شکل جدیدی از بورژوازی بوجود میآید که آنها را قشر دزدان و سوءاستفاده‌چیان مینامیم. این قشر پیوند محکمی با قشر ممتاز پادشده دارد و اصولاً "متشکل از افراد همان قشر است."

از چهار شکل یاد شده، دو شکل اخیر از بورژوازی یعنی قشر ممتاز و

قشر دزدان و سوء استفاده چنان که تقریباً "هر دو قشر از افراد واحدی تشکیل شده در صورتی که هوشیارانه با آنها مبارزه نشود، دارای منافع رشد پاینده اند و پیشرفت های اقتصاد ملی بسود آنها نیز هست آنها با استفاده از موقعیت ممتاز خود در دستگاه حزب و دولت در خط مشی آن اثر میگذارند و اقتصاد ملی را بسوئی که منافع خودشان را بیشتر تأمین کند هدایت مینمایند. اینان تضاد بین پرولتاریای کشور خودشان و سایر خلقها را که تضادی فرعی و غیرآنتاگونیستی است تشدید میکند و بخدمت میگیرند و از این طریق منافع ملی "میهن سوسیالیستی" را که در واقع منافع قشر خودشان است مطلق میکنند و آنرا بر منافع کلی و عمومی خلقها ترجیح میدهند. البته بر پرولتاریای کشور سوسیالیستی، منافع میهن سوسیالیستی نیز مطرح است، ولی این جزئی از منافع کلی و عمومی جنبش سوسیالیستی جهانی است و هرگاه که با آن در تضاد قرار بگیرد، مسلماً "دومی اصل است و منافع میهن سوسیالیستی باید فدا شود. پرولتاریای یک کشور بطور کلی جزئی از کل پرولتاریای جهانی است و طبق قانون دیالکتیک، بین جزء و کل بهر حال تضاد وجود دارد و این تضاد اگر چه فرعی و غیرآنتاگونیستی است ولی میتواند مورد استفاده قرار گیرد. امپریالیستها از تضاد فرعی بین پرولتاریای کشورهای خودشان (یعنی کشورهای امپریالیستی) با پرولتاریا و بطور کلی زحمتکشان تمام جهان استفاده میکنند و با کما بیش شریک کردن پرولتاریای کشورهای خودشان با منافع استعماری بورژوازی که خود از غارت خلقها به دست میآورند، آنان را اپورتونیست و فرمیست میکنند و بقول لنین در کشور خودشان "صلح اجتماعی" بوجود میآورند. بورژوازی کشورهای سوسیالیستی نیز با رخنه در رهبری حزب و دولت جامعه خود سعی میکنند از این شیوه عمل امپریالیستها درس بگیرند. خط مشی اقتصاد جامعه را برپایه منافع ملی بنامیکنند و بازرگانی خارجی را بسوی سودهای استعماری هدایت مینمایند. شعارشان برای توده های درون جامعه، رفاه روزافزون زدگی است و

در باره لزوم کمک بانقلابهای سایر خلقها سکوت میکنند یا با بازی توخالی ادبی، مسأله را ماست مالی می‌نمایند. در نتیجه سطح زندگی توده‌ها در داخل کشور سوسیالیستی ارتقاء مییابد و ساعت کار کاهش پیدا میکند، اما بقیمت معامله با سرنوشت خلقهای خارجی، بند و بست با امپریالیستها و عمالشان و غیره. البته در این قضیه منافع توده‌های کشور سوسیالیستی آنی و ناچیز است و سود اصلی نصیب خودشان می‌گردد. روز بروز شرایط زندگی اشرافی‌تری برای خود فراهم می‌سازند و زمینه را برای احیای کامل سرمایه‌داری آماده می‌نمایند. اما همین منافع آنی و ناچیزی هم که برای توده‌های جامعه خود در نظر میگیرند میتواند زمینه مادی رواج اپورتونیزم را در بین آنان فراهم سازد. همچنانکه لنین بخوبی تشریح کرده است، علت رواج اپورتونیزم، سوسیال‌شوینیزم، و بقول خود او «سوسیال - خیانت‌پیشگی» در بین کارگران کشورهای پیشرفته صنعتی اروپا و رونق کارکائوتسکی‌ها، مکدونالدها، و شاید مان‌ها هم همین شریک‌شدن پرولتاریا در منافع استعماری «خودی» است ولو بمقدار ناچیز. با این حساب روشن است که چه خطر عظیمی از جانب بورژوازی بوروکرات یک کشورهای سوسیالیستی، نظام سوسیالیستی آنان را تهدید میکند. خطری که توده‌های از بندرسته این کشورها را میتواند بدون مقاومت آرام آرام تباه سازد و دوباره بدام سرمایه‌داری بیاندازد. همانگونه که شرکت در منافع استعماری بورژوازی «خودی»، پرولتاریای انقلابی اروپا را تباه ساخت و لیک‌نخت‌ها و روزالوکرازمبورگها را از دور خارج نمود و هم‌اکنون پرولتاریای آمریکا را به برده‌های مطیع سرمایه‌داری تبدیل کرده است.

آنچه گفتیم در مورد جامعه سوسیالیستی بطور کلی بود، اکنون ببینیم در جمهوری خلق چین نیز چنین خطری بطور مشخص وجود دارد؟ متأسفانه از اوضاع داخلی و از تحولات حزب کمونیست چین بویژه پس از شکست ماجراجوئی جاه‌طلبانه لین‌پیائو اطلاع زیادی در دست نیست. در مورد

زندگی اقتصادی - اجتماعی خلق چین هم چنانکه از آثار رنوشته‌های خود چینیه‌ها و کتابها و مقالاتیکه بازدیدکنندگان خارجی از چین نوشته‌اند برمیآید، شاهدی بر رشد زیاد اشکال پادشده بورژوازی نمیتوان دید. البته هنوز در چین تولیدکنندگان مستقل وجود دارند و هنوز واحدهای تولیدی اشتراکی به واحدهای تولیدی تمام خلق تبدیل نشده است. ولی این دو شکل از بقایای بورژوازی نه تنها در حال رشد نیستند، بلکه روز بروز افول مییابند و نفوذ تعیین‌کننده‌ای نیز در حزب و دولت ندارند. در مورد قشر ممتاز هم میتوان گفت که نشانی از حقوق و امتیازات عالی بروشنی دیده نمیشود در مورد دزدان و سوءاستفاده‌چیان هم به تبعیت از مورد قبل، باز وضع بهمین ترتیب است. اما چنانکه از اخبار سیاسی پراکنده‌ایکه بهر صورت از داخل چین بخارج نفوذ میکند استنباط میشود، پس از ماجراجوئی لین پیاو که پیش از آن، در مبارزه با راستها، مؤلف رفیق مائو بود، جناح رفیق مائو در حزب و دولت ضعیف شده و برخی عناصر راست دوباره روی کار آمدند.

چنانکه خبرنگاران غربی نقل میکنند، در روزنامه‌های خطی دیواری در چین و در نامه‌ها و اعلامیه‌هاییکه برای سفارتخانه‌های خارجی از سوی مردم چین فرستاده شده، از این موضوع که چوئن لای برخی کادرهای قدیمی و رانده‌شدگان انقلاب فرهنگی را دوباره روی کار آورده اظهار نارضایتی شده و این عمل او محکوم گردیده. بهر حال ما مسئله ظهور اپورتونیسم در سیاست خارجی چین را در زیرمطالعه خواهیم کرد. فعلاً چیزیکه در اینجا مورد گفتگوی ما است و حاصل جمع‌بندی مطالب بالا است اینست که از نظر تئوریک انتخاب یک خط مشی اپورتونیستی و حتی ضد خلقی از جانب سیاست خارجی یک کشور سوسیالیستی کاملاً امکان‌پذیر است و این ممکن است ناشی از نفوذ بورژوازی در دستگاه رهبری حزب و دولت باشد. اما چنانکه گفتیم این فقط یکی از دو علت آنست. علت دیگر:

ب - اشتباه رهبری حزب و دولت جامعه سوسیالیستی . یک خط مشی ناسیونالیستی و حتی شوینیستی در سیاست خارجی یک کشور سوسیالیستی ممکن است ناشی از اشتباهات اجتناب پذیر و یا اجتناب ناپذیری باشد که رهبری حزب و دولت آن جامعه در مورد مسائل سیاسی و اقتصادی مرتکب شده است . این اشتباهات یا کوچک و جبران پذیر هستند و میتوان آنها را بسادگی تصحیح کرد و یا خیلی بزرگ و خطرناک هستند و حتی ممکن است لطمات بسیار بزرگی با انقلابهای خلقهای دیگر بزند و نظام سوسیالیستی خود جامعه مورد نظر را هم در معرض خطر قرار دهد . مثلاً " اگر رهبری حزب و دولت اگر چه با حسن نیت و با موضع پرولتری ولسی براساس درک نادرست و یکجانبه از مسأله انترناسیونالیسم پرولتری در رابطه با کشورهای دیگر منافع ملی کشور سوسیالیستی را اساس قرار دهد ، طبعاً " منافع استعماری را کم کم مقبول خواهد شناخت و در نتیجه گذشته از استثمار خلقهای دیگر ، بقایای پادشده بورژوازی را در درون جامعه خود رشد خواهد داد و جامعه سوسیالیستی را در معرض خطر بازگشت سرمایه داری قرار خواهد داد . یعنی اشتباه متافیزیکی رهبری در این مورد برای موجودیت نظام سوسیالیستی میتواند بسیار خطرناک باشد . بطور کلی یک موضع اپورتونیستی ، ولو اینکه صرفاً " هم براساس اشتباه از جانب یک حزب و دولت اختیار شده باشد ، بخودی خود میتواند سبب رشد عناصر بورژوا در داخل حزب و دولت شود و اگر ادامه یابد میتواند آنها را روبیاورد و توده ها را نیز بعلت شرکت دادن آنها در منافع استعماری بورژوائی به گرایشهای اپورتونیستی دچار سازد .

باری ، این بود دو علت اصلی پیدایش خط مشی ناسیونالیستی و شوینیستی در سیاست خارجی کشورهای سوسیالیستی .

حال از مقدمه وارد اصل مطلب میشویم و سیاست خارجی چین را بطور مشخص مورد بررسی قرار میدهم .

از سال ۱۹۷۵ و ۱۹۷۱ بیعد دولت جمهوری خلق چین سیاست خارجی

خود را کاملاً "عوض کرده و روابط سیاسی و اقتصادی خود را با کشورهای امپریالیستی و کشورهای نیمه‌مستعمره و وابسته وسیعاً" گسترش داده و فعالیتهای وسیعی را برای ورود به سازمان ملل، برسمیت شناخته شدن از جانب شورهای امپریالیستی و کشورهای نیمه‌مستعمره و وابسته آغاز نمود و حتی برای این منظور دست امپریالیستها را فشرده، عملیاتشان را تأیید کرده و از آنان تحلیل نموده است. جمهوری خلق چین در این مدت حتی با کمک‌نکردن به جنبشهای خلقی (مثلاً "جنبش ظفشار) و بند و بست با امپریالیستها در مورد سرنوشت خلقها و جنبشهای خلقی، با انقلاب جهانی و انترناسیونالیسم پرولتری آشکارا خیانت کرده است. جمهوری خلق چین بدبانه مخالفت با «توسعه‌طلبی شوروی» از پیمان ناتو، جنایتکاران آمریکائی و عمالشان در سراسر جهان از آدمکشی، تجاوز و توسعه‌طلبی امپریالیستها ستایش کرده و آنها را بعنوان گویا وسیله‌ای برای جلوگیری از نفوذ شوروی برای خلقهای جهان مفید تشخیص داده است. توسعه‌مناسبات سیاسی با کشورهای مختلف از جانب یک دولت سوسیالیستی التبه کار غلطی نیست. اما اگر وسائل رسیدن باین هدف بند و بستهای سیاسی و اعمال ناشایست ضد خلقی نباشد و همواره از هدفی انترناسیونالیستی پیروی کند. اما در مورد جمهوری خلقی چین متأسفانه این توسعه‌مناسبات سیاسی و اقتصادی از وسائل غیرقابل توجیه استفاده و در مواردی بسیار از هدفی ناسیونالیستی پیروی نموده است. رویهمرفته انحراف سیاست خارجی جمهوری خلق چین از خط مشی پرولتری بر سه پایه استوار است: دشمن شماره یک بحساب آوردن شوروی و وحدت با امپریالیستها در مبارزه با آن، سیاست جلب هرچه بیشتر کشورهای نیمه‌مستعمره و وابسته، حمایت‌نکردن و حتی خیانت کردن به جنبشهای خلقی. در اینجا ما این سه سیاست را که با یکدیگر پیوند ارگانیک دارند، یک‌بیک شرح می‌دهیم و سپس علت درپیش گرفتن چنین سیاستهایی از جانب جمهوری خلق چین را تشریح می‌کنیم.

۱ - دولت جمهوری خلق چین تبلیغ بر علیه اتحاد شوروی را از صورت یک مبارزه ایدئولوژیک خارج کرده و در رابطه با شوروی به جای سیاست «وحدت از راه تضاد» از سیاست «تضاد مطلق» تبعیت میکند. جمهوری خلق چین اتحاد شوروی را بصورت دشمن درجه اول خلقهای جهان که گویا باید مبارزه با آن را بر مبارزه با امپریالیستها مقدم داشت و حتی در مبارزه با آن باید با امپریالیستها متحد شد تصویر میکند. این سیاست سکتاریستی، عملاً «با بزرگ کردن تضاد درون جبهه انقلاب جهانی، اصل دیالکتیکی رفیق مائو «جلب اکثریت و شکست اقلیت» را پایمال کرده و بدینسان با انقلاب جهانی لطمه زده است. دولت جمهوری خلق چین در مبارزه با اتحاد شوروی آشکارا با امپریالیسم جهانی متحد شده است.

- در تیرماه سال ۱۳۵۲ خبرگزاری فرانسه از پکن گزارش داد، که «مقامات دولت چین... معتقدند که خروج نیروهای آمریکا را از اروپا البته زمینه بیطرفی اروپا را فراهم میکند ولی در عین حال آنها را در برابر قدرت معظم شوروی و نفوذ آن بدون وجود پناهگاه قرار میدهد. رهبران چین از تسلط جوئیهای بدون وجود پناهگاه قرار میدهد. رهبران چین از تسلط - جوئیهای سیاسی شوروی سخن میرانند و از کندی کار تأمین وحدت اروپا دل آزرده هستند». (روزنامه کیهان - چهارشنبه ۱۲/۴/۵۲)

- در شهریورماه سال ۱۳۵۳ خبرگزاری رویتر از پکن گزارش داد که «تنگ شیائوپینگ، معاون نخست وزیر چین، دیروز به هلموت کوهل، رهبر اقلیت آلمان غربی اعلام خطر کرده که شوروی نسبت به اروپای غربی مقاصد تجاوزکارانه دارد». (روزنامه کیهان شنبه ۱۶/۶/۱۳۵۳)

- در بازدیدی که چند سنا تور امریکایی در تابستان امسال (۱۳۵۳) از چین کردند رهبران چین بآنها اعلام داشتند که از حضور ناوگانهای امریکا در اقیانوس هند و خلیج فارس حمایت میکنند.

در خردادماه امسال «چی پنگ فی» وزیر خارجه جمهوری خلق چین در

تهران گفت که «سیاست ایران در خلیج فارس یک خواست عادلانه است و ما قویاً از آن پشتیبانی میکنیم». دولت جمهوری خلق چین در این سیاست غلط خود که میتوان آنرا موضع راست ناشی از چپ‌روی‌نامید، بقدری افراط کرده که بسیاری از کمونیستهای سراسر جهان را بخشم آورده است در اینجا بد نیست به واکنش حزب کمونیست قهرمان ویتنام درباره این سیاست سازشکارانه اشاره کنیم.

روزنامه ناندان ارگان حزب کمونیست ویتنام در یکی از شماره‌های خود «مانورهای مختلف» نیکسون و کسینجر را محکوم کرده و با اشاره ضمنی به جمهوری خلق چین و اتحاد شوروی، کوری کسانی را که فراموش میکنند که امپریالیسم آمریکا دشمن شماره یک تمام ملت‌هاست «مورد انتقاد قرار میدهند. روزنامه ناندان بدرستی مینویسد که «هدف این استراتژی ضد انقلابی و شکنج، ایجاد یک اختلاف بین کشورهای سوسیالیستی است و استراتژی آمریکا براساس این تفرقه‌اندازی استوار است سپس اضافه میکند که هدف فعالیت‌های نیکسون و کسینجر «ایجاد شکاف بین چین و شوروی از سوی دیگر، بموجب منشور جدید آتلانتیک، متحد کردن هر چه بیشتر نیروهای امپریالیستی دیگر تحت رهبری آمریکا است. این نیروهای امپریالیستی عبارتند از آمریکا، بریتانیا، فرانسه و آلمان غربی». روزنامه ناندان آنگاه پس از اشاره به این خیال‌خام امپریالیستها که گویا «تنها قدرتهایی که در جهان بحساب می‌آیند: آمریکا، شوروی، چین، ژاپن و اروپای غربی هستند» شجاعانه اعلام می‌دارد که «دکترین نیکسون در مورد روابط حسنه بین ممالکی که از لحاظ نظامی، اقتصادی و ایدئولوژیکی با یکدیگر اختلاف دارند شکل دیگریست از همکاری طبقاتی، سلاح زنگ زده‌ای که قرن‌ها در دست سرمایه‌داری بوده و از نظر مارکسیسم - لنینیسم مردود است». و در پایان این روزنامه به کمونیستهای جهان هشدار میدهد که «آمریکا بدین‌طریق ممکن است در شکستن محور تهاجمی انقلاب موفق شود...» (گزارش خبرگزاری فرانسه از هانوی)

بهر حال، چین در این سیاست خود هر روز پیشتزمیرود، شوروی را در ردیف امریکا و حتی بدتر از آن مینامد و تضاد خود را با شوروی یک تضاد متعارض مطلق و غیرقابل وحدت بحساب میآورد. تحت این عنوان چین هر روز روابط خود را با امپریالیست‌ها توسعه بیشتری میدهد.

۲- در رابطه با کشورهای وابسته، جمهوری خلق چین حکومت‌کشورهای مستعمره و وابسته به امپریالیسم را که هیچگونه وجهه‌ای در میان ملت خود ندارند و نوکران دست‌نشانده امپریالیسم‌اند مورد حمایت قرار میدهند و اعمال جنایتبار و کثیف و حتی مسخره‌آنان را تأیید میکنند و چنین وانمود مینمایند که گویا این کشورها در راه استقلال و حاکمیت مبارزه می‌کنند. در این مورد نمونه‌های چندی میتوان آورد:

- در خردادماه ۱۳۵۲ «چی‌پنگ فی» وزیر خارجه جمهوری خلق چین در تهران گفت «... ایران سی میلیون مردم زحمتکش شجاع و با استعداد و منابع طبیعی بس غنی دارد و ما امیدواریم و مطمئنیم تحت رهبری اعلیحضرت شاهنشاه کشور شما به یک کشور شکوفان و نیرومند بدل خواهد گشت. ما موفقیت هر چه بزرگتر شما را در راه پیشرفت مستقلانه خود از صمیم قلب آرزو مندیم... طی بیش از صد سال اخیر هر دو کشور ما تجاوز و ستم امپریالیسم را دیده‌اند. امروز هر دو ما در راه تأمین صلح و ترقی جهان و حفظ حاکمیت استقلال و حق حاکمیت ملی خود مجادله میکنیم. از اینجهت توسعه هر چه بیشتر روابط دوستی و همکاری چین و ایران نه تنها مطابق منافع مردم دو کشور ماست بلکه با آرزوی مشترک مردم آسیا و جهان نیز وفق دارد. پس از برقراری مناسبات سیاسی بین چین و ایران، روابط مودت‌آمیز دو کشور ما با سرعت توسعه یافت و رفت و آمدهای دو کشور بطور روزافزون افزایش مییابد. دیدار دوستانه سال گذشته علیاحضرت شهبانوی ایران از کشور ما به همراهی جناب آقای هویدا نخست‌وزیر خاطرات عمیقی در ما بجای گذاشت... اکنون اوضاع منطقه خلیج فارس توجه همه را بخود جلب کرده است.

تشدید فعالیت‌های توسعه‌طلبانه اعمال نفوذ و مبارزه بعضی قدرتهای بزرگ صلح و امنیت این منطقه را شدیداً "بخطر انداخته است. ایران یکی از کشورهای مهم کنار خلیج فارس بشمار میرود. نگرانی شما از چنین وضعی طبیعی و منطقی است. . . . ایران وعده دیگری از کشورهای کنار خلیج فارس طرفدار آنند که امور منطقه خلیج فارس باید بوسیله کشورهای کنار خلیج فارس اداره شود و مخالف مداخله خارجی هستند. این یک خواست عادلانه است و ما قویاً "از آن پشتیبانی میکنیم. همانطوریکه اعلیحضرت شاهنشاه فرموده‌اند، اوضاع در شرق و غرب ایران امتیازی بسیار جدی برای ایران است. با در نظر گرفتن وضعی که در این منطقه بوجود آمده این کشور باید نیروی تدافعی خود را تقویت کند. ایران برای حفظ امنیت استقلال و حق حاکمیت خویش اقداماتی جهت تقویت نیروی تدافعی خود اتخاذ مینماید.

این کاریست ضروری و قابل فهم. . .

(کیهان - شنبه ۱۳۵۲/۳/۲۶ - تکیه بر روی کلمات از ماست)
 میبینیم که آقای "چی پنگ فی" همه چیز را بروشنی گفته است و دیگر نیازی به توضیح ما نیست.

هفته نامه پکن در شماره ۸ فوریه ۱۹۷۱ خود تحت عنوان "جنگ عادلانه کشورهای صادرکننده نفت را پشتیبانی کنیم" نوشت: "جهت حفظ استقلال ملی و منابع زیرزمینی ده دولت عضو اوپک که ایران، عراق، لیبی، الجزایر، کویت و ونزوئلا جزو آن هستند، جنگ مصممانه‌ای را علیه مونوپلهای نفتی امپریالیستی بسرکردگی ایالات متحده امریکا انجام داده‌اند این کشورها که دیرزمانی است بشدت از طرف امپریالیسم جهانی تاراج و غارت میشوند اینک دست اتحاد بسوی یکدیگر دراز کرده و با اقدامات یکپارچه، مبارزه متحدی را علیه استثمارکنندگان حریص و وحشی شروع نموده‌اند این امر حادثه مهمی در دوران کنونی مبارزات ضد امپریالیستی کشورها و خلقهای آسیا، آفریقا

و آمریکای لاتین (جنوبی) بشمار میرود... (به نقل از مقاله برخورد بسه سیاست خارجی چین در رابطه با ایران» از انتشارات کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی.)

— در اعلامیه مشترکی که در رابطه با برقراری روابط کامل دیپلماتیک بین ایران و جمهوری خلق چین منتشر شده آمده است: «دولت جمهوری توده‌ای خلق چین، قاطعانه از حکومت شاهنشاهی ایران بخاطر کوششهایش در تحکیم استقلال و حاکمیت و حفظ منافع ملی پشتیبانی میکند...» (هفته‌نامه پکن شماره ۳۴ - اوت ۱۹۷۱ به نقل از همان مقاله.)

— چوئن لای نخست‌وزیر جمهوری خلق چین در مجلس صیافتی که با افتخار سفر اشرف پهلوی جاسوسه کشیف امپریالیسم و خواهر منقور شاه به کشور چین ترتیب داده بود پس از خیر مقدم و ابراز مراتب دوستی و غیره گفت: «کشور ایران در این اواخر همراه با سایر کشورهای صادرکننده نفت برای حفظ تمامیت ارضی و استقلال منابع طبیعی مبارزه موفقیت آمیزی را علیه شرکت‌های امپریالیستی غرب آغاز کرده است و ناثل به کسب پیروزی گردیده. ما حمایت خود را از مبارزه شما اعلام داشته و صمیمانه پیروزی شما را تبریک میگوئیم...» (پکنینگ روند شاو - شماره ۲۷ - آوریل ۱۹۷۱ به نقل از همان مقاله.)

— هنگام مسافرت فرح به چین در تابستان سال ۱۳۵۱ مراسم استقبال باشکوهی از او بعمل آوردند که قسمتهائی از آن از رادیو و تلویزیون ایران هم پخش شد و عکسهای گوناگون آن در صفحات مجلات و روزنامه‌ها چاپ شد. چنانکه روزنامه نگاران و خبرنگاران رادیو و تلویزیون، میگفتند، چنین مراسم استقبال در چین بیسابقه بوده است. در فرودگاه پس از استقبال رسمی و خیلی صمیمانه در طرفین مسیری که او می‌پیمود تا چند کیلومتر دختران و پسران خردسالی را نگاه داشته بودند که به محض دیدن فرح کف بزنند و پرچمهای ایران را که در دست داشتند تکان بدهند. مردم زیادی هم در

طول مسیر صف کشیده بودند که طبعاً " نمیتوانستند تمایلی شخصی به «شهبانوی ایران» داشته باشند. روز بعد از ورود این سوگلی حرمسرای شاه این عفریته کشیف خون آشام بهایتخت جمهوری خلق چین، برایش برنامه های گوناگون هنری و ورزشی ترتیب دادند که بی اندازه جالب و پرخرج بود و مسلماً "برای اجرا کنندگان محروم و تحمیق شده این برنامه ها که کودکان و جوانان جمهوری خلق چین هستند خیلی هم وقت گیر بوده است. نرمشهای بسیار زیبا، نرمش با طناب دختران و انواع حرکات دیگر مانند برنامه هایی که در جشنهای چهارم آبان و غیره در ایران برای شاه ترتیب میدهند و یک ماه و نیم وقت تحصیل دانش آموزان را میگیرد، البته نمایشاتی که کودکان و جوانان چین برای فرح ترتیب داده بودند در سطحی بسیار عالیتر بود.

— در بازدید هیلاسلاسی امپراطور مرتجع حبشه از جمهوری خلق چین نیز، کودکان و جوانان خلق چین بی آنکه بدانند ابزار اجرای چه معاملهای هستند، تا توانستند رقصیدند و برای این «نواده حضرت سلیمان» و این فتودال نوکر امپریالیسم و زالوی مکنده خون مردم حبشه شادی آفرینی کردند.

— نماینده مخصوص چین در جشنهای کثیفه ۲۵۰ ساله شرکت کرد و با اینکه این جشنها مورد تمسخر تمام مردم جهان و حتی مطبوعات سوزروازی امپریالیستی واقع شده ولی روزنامه های چین درباره آن سکوت کردند. این چند مورد فقط بعنوان نمونه ذکر شد و گرنه موارد مشابه آن بسیار است که ما در اینجا دیگر بذكر آن نمی پردازیم.

تا کنون انتقادات زیادی از جانب کمونیستهای سراسر جهان به سیاست جمهوری خلق چین در رابطه با کشورهای امپریالیستی و کشورهای وابسته شده است. خیلی طبیعی است که مقامات دولت چین و گروهها و سازمانهای کمونیست هوادار سیاست خارجی چین پاسخ قانع کننده ای ندارند که باین انتقادات بدهند و اغلب جوابهایی هم که میدهند یک توجیه شتابزده و دست و پا

شکسته‌ترین نیست. گویا مسأله اهمیت خیلی زیادی ندارد و نباید بآن پرداخت. مثلاً "مقامات دولت چین در جواب به پرسش مستقیم یک گروه بازدیدکننده از چین بنام «اتحادیه انقلابی» گفته‌اند: «سال گذشته دولت چین خواهر شاه ایران را به پکن دعوت نمود و نمایندگان به جشن شاه یعنی جشن ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی در ایران اعزام نمود. علت اقدام چین به چنین عملی چه بود؟

— دلیل عمده آن این است که در چند سال گذشته ایران بعنوان یکی از صادرکنندگان نفت تقاضای قیمت بیشتری از انحصارات نفتی امپریالیستی (استاندارد اوایل — شل و غیره) درازای استخراج نفت از این کشورها نموده است. در حال حاضر البته این پول در خدمت مردم این کشورها قرار نمیگیرد ولی این پول از کیسه منافع امپریالیستها خارج میشود و مشکلات بیشتری برایشان بوجود میآورد. بهمین جهت چینها کشورهای صادرکننده نفت را در انجام این عمل ترغیب مینمایند. باین علت است که چین اخیراً "با حکومت شاه ایجاد رابطه نموده است."

(اتحادیه انقلابی — سیاست خارجی چین: سیاست لنینیستی.)

این سخنان مقامات چین، چیزی بجز یک توجیه آگاهانه نیست زیرا، اقدامات شاه در مورد افزایش بهای نفت و غیره نبوده که عامل تعیین کننده برقراری روابط دیپلماتیک جمهوری خلق چین با ایران و تأیید حکومت فاسد شاه از جانب آن دولت شده، بلکه نیاز به داشتن روابط اقتصادی با ایران و کشورهای مشابه و نیز مصالح اقتصادی و سیاسی چین است که او را وادار میکند علیرغم شناختی که از ماهیت ارتجاعی رژیم ایران دارد، حکومت شاه را تأیید کند. این موضوع را ما در قسمت بعدی این مقاله به تفصیل شرح خواهیم داد، در اینجا فقط با استدلال رفقای چینی میپردازیم و سعی میکنم نادرستی آنرا نشان دهیم. اگر فرض کنیم که سخنان یاد شده یک

توجیح آگاهانه نباشد و رفقای چینی واقعا " باین گفته‌های خود اعتقاد داشته باشند، باید گوئیم که آنها بیک تضاد فرعی در درون اردوگاه امپریالیسم اشاره کرده‌اند و استفاده خود را از این تضاد متذکر شده‌اند. البته از تضادهای فرعی نیز باید بجای خود استفاده کرد، ولی دعوای شاه با امپریالیستها بر سر تقسیم منافع نفت بهیچوجه چنان تضادی نیست که بتواند رفتار بیاد شده دولت چین را قابل قبول سازد. باید این مسأله را در رابطه با اوضاع کلی اجتماعی ایران و نیز در رابطه با اوضاع بین‌المللی در نظر گرفت. شاه بنابر ماهیتش نوکر گوش بفرمان امپریالیستها است و هر چقدر هم در اثر رشد ناموزون کشورهای درون سیستم سرمایه‌داری جهانی قدرت اقتصادی و سیاسی‌اش زیاد شود باز هم همچنان نوکر گوش بفرمان باقی خواهد ماند، اختلاف بر سر قیمت نفت بین کشورهای مانند ایران از طرفی و کشورهای امپریالیستی مصرف کننده نفت از طرف دیگر تضادی است که بین منافع بورژوازی کمپرادور و بوروکراتیک کشورهای وابسته مانند ایران از سوئی و بورژوائی امپریالیستی مادر از سوی دیگر بوجود آمده است. با بهاخواستن بورژوازی ملی کشورهای مانند لیبی و الجزایر برای دریافت بهای بیشتری از بابت نفت خود از طرفی و رشد نیروهای انقلابی در کشورهای وابسته و مستعمره از طرف دیگر بورژوازی کمپرادور و بوروکراتیک کشورهای مانند ایران موقعیت مناسبی بدست آورده‌اند تا از ارباب خود، یعنی بورژوازی امپریالیستی مادر، سهم بیشتری از بابت غارت منافع خلقها بخواهد. امپریالیسم چاره‌ای بجز تسلیم ندارد، در این موقعیت حساس، نوکرانش، آنهم نوکرانی که امپریالیسم نیازحیاتی بوجودشان دارد، اضافه حقوق تقاضا کرده‌اند. این نوکران زبون، یعنی شاه و همانندانش، در عین اینکه این درخواست عا جزانه اضافه حقوق خود را با رنگ و لعاب تبلیغات بصورت مبارزه‌ای قهرمانانه مینمایانند، حتی برای گرفتن آنچیزی هم که در شرایط فعلی قادرند بگیرند زبونی بخرج میدهند. هر روزی یکی از این

نوکران پنهانی با امپریالیسم سازش میکند و بقیه همپالانهای خودش با اصطلاح «ناور» میزند، یکروزشاه درسن موریس، یکروزهم ملک فیصل درریاض، مسلماً اتحاد این خائنان زبون بهتر از این نمیشود. با اینهمه، بورژوازی کمپرادور بوروکراتیک کشورهای مانند ایران توانسته اند بهر صورت، سهم بیشتری از غارت خلقها را از چنگ بورژوازی امپریالیستی مادر در آورند و بخودشان اختصاص دهند. این پروسه اگرچه با کندی بسیار ولی باز هم ادامه دارد و باز هم درآینده مبالغ بیشتری از جیب بورژوازی امپریالیستی مادر بیرون خواهد آمد و بجیب بورژوازی کمپرادور و بوروکراتیک کشورهایی مانند ایران خواهدرفت. مسأله خیلی جالبی که در اینجا وجود دارد اینست که شرکتهای نفتی که خود جزئی از بورژوازی امپریالیستی مادر هستند، از این موقعیت استفاده کرده و سود اصلی را برده اند، بطوریکه اضافه درآمد هنگفت آنها بهیچوجه قابل قیاس با اضافه درآمد کشورهای تولیدکننده نفت نیست.

بهر حال، ببینیم این قضیه بکجا میانجامد. شکی نیست که مقدار قابل توجهی از سرمایه های امپریالیستی، با افزایش بهای نفت باین طرف جهان منتقل شده، یعنی بمالکیت بورژوازی کمپرادور و بوروکراتیک کشورهایی مانند ایران درآمده و این مقدار چنانکه پیش بینی میشود در شرایطی مشابه شرایط موجود همچنان افزایش خواهد یافت ولی مسأله ای که در اینجا مطرح است اینست که اولاً "این سرمایه آنقدر که هیاهو میکنند نیست، دوماً" بهیچوجه درجهت کاهش وابستگی این کشورها با امپریالیستهایست و سوماً" بزبان خلقها و بزبان انقلاب است. چرا؟ زیرا:

۱ - قسمتی از افزایش بهای نفت کاذب است، چون قیمتها در اثر تورم شدید بین المللی و کاهش ارزش پولها وسیله پرداخت بهای نفت (لیره و دلار) بطور عمومی افزایش یافته، بنابراین مقدار زیادی از درآمد اضافی کشورهای فروشنده نفت در واقع جعلی است.

۲ - قسمت زیادی از پولهای نفت، اگر از سوئی از جیب امپریالیستها

خارج میشود، از سوی دیگر دوباره بحیب خودشان سرازیر میگردد. مثلاً "چندی بعد از سرو صداهای رژیم ایران درباره افزایش بهای نفت، شاه سه میلیارد دلار از آمریکا اسلحه خریده و ببانک جهانی که خود وام دار او بود و هنوز هم هست، وام داد، در کشورهای غربی با اصطلاح سرمایه‌گذاری کرد، دستگاه مخابراتی ماهواره‌ای چهار میلیارد دلاری از آمریکا خرید و غیره. در ۱۹ شهریور ماه سال ۱۳۵۳ وزارت خزانه‌داری آمریکا، اعلام کرد که کشورهای نفت‌خیز، هم‌اکنون در حدود هفت میلیارد دلار از اضافه درآمد نفتی خود را که در حدود یک چهارم درآمد هشت ماهه اول سال آنها است در آمریکا سرمایه‌گذاری کرده‌اند. پس با این حساب، فقط مبلغ کمی از اضافه بهای نفت در خود کشورهای فروشنده نفت، در زمینه اقتصادی سرمایه‌گذاری میگردد. پول‌هایی که خرج خرید اسلحه میگردد که عملاً "بباد" می‌رود و هیچ تأثیری در اقتصاد این کشورها ندارد. پول‌هایی هم که صرف خرید مخابرات ماهواره‌ای و غیره میگردد که باز عملاً "بباد" می‌رود، زیرا چنین تجهیزاتی بهیچوجه متناسب با رشد نیروهای تولیدی جامعه نیست و بیشتر بخاطر اهمیت سیاسی و نظامی آنها است که بعداً "شرح خواهیم داد. سرمایه‌گذارهای خارج از کشور هم که اگر چه سودش اسماً "مال کشورهای فروشنده نفت است ولی این سود و سرمایه فعلاً "در خارج کشور است و تأثیری در اقتصاد جامعه ندارد، بعداً "هم معلوم نیست چه خواهد شد.

۳ - قسمت مهمی از درآمد نفت کشورهای فروشنده نفت، صرف هزینه‌های نظامی و اداری میگردد و ماشین سرکوب انقلاب را تقویت میکند. در واقع شاه و ملک فیصل، و انتیوها و نگودین دیم‌های جنوب آسیا و منطقه خلیج هستند، بدون اینکه هزینه نگهداری آنها را آمریکاییها بپردازند. هم‌اکنون ارتش ایران و پول عربستان مشغول سرکوب انقلابهای منطقه است. درآمدهای نفتی بخوبی میتوانند هزینه یک جنگ عظیم ضد خلقی را در منطقه تأمین کند. جنگی که به هیچ وجه عواقب اقتصادی جنگ ویتنام

را برای اقتصاد امریکا ندارد. افزایش هر چه بیشتر درآمد نفت از این نظر برابر است با تقویت هر چه بیشتر ماشین سرکوب ضدانقلاب در منطقه.

۴- اگر قسمتهای یادشده یعنی پولهاییکه برای خرید اسلحه داده میشود، پولهاییکه برای خرید تجهیزات غیر لازم برای رشد نیروهای تولیدی، بخارج از کشور میرود، پولهاییکه خرج سرمایه‌گذاریهای خارج از کشور میگردد و خلاصه پولهایی را که صرف تقویت ماشین ضد انقلاب میشود از کل اضافه درآمد نفتی کم کنیم، مبلغ خیلی کمی میماند که با اصطلاح در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی سرمایه‌گذاری میگردد. این مبلغ هم مال بورژوازی کمپرادور و بوروکراتیک است و در خدمت منافع آنها عمل میکند. تنها فایده‌ایکه این پول برای خلق دارد اینست که اسباب استثمار بیشترشان را مهیا میسازد. این قسمت از درآمد نفت خود یک سرمایه امپریالیستی است و فرقی نمیکند که مالکیتش به چه کشوری تعلق دارد. سرمایه‌داری امپریالیستی بین‌المللی یک مجموعه ارگانیک است و انتقال سرمایه از یک قسمت به قسمت دیگر آن امکان‌پذیر است و این جریان اگر در نتیجه شرایطی خاص خیلی شدید باشد، حتی ممکنست سبب شود که قطبهای اصلی سرمایه‌داری از نقطه‌ای به نقطه دیگر جهان منتقل گردد. مسئله‌ای که در اینجا اهمیت دارد اینست که هر خلاف یک تئوری ارتجاعی امپریالیستی که در ایران «مارکسیستهای امریکایی» مدافع آن بودند بورژوازی کمپرادور هرگز در پیرویه رشد خود به بورژوازی ملی بدل نخواهد شد، بلکه ممکنست به بورژوازی امپریالیستی بدل شود. بورژوازی کمپرادور از همه سو وابسته به اقتصاد جهانی امپریالیستی است و رشدش هم در رابطه با این وابستگی همه‌جانبه انجام میگیرد. نهایت قضیه اینست که کشورهایمانند ایران، اگر شرایط مساعدی پیش‌آید، مثلاً "انرژی جدیدی بزودی جایگزین نفت نشود بتوانند به قدرتهای بزرگ امپریالیستی مانند آلمان غربی، ژاپن و حتی آمریکا تبدیل شوند. ولی صرف‌نظر از بسیاری مسائل، این در صورتی است که هجوم انقلاب

را در این کشور هان دیده بگیریم . هم اکنون انقلاب در این کشورها در حال شگفتن است و تا چند دهه دیگر به آنها فرصت نخواهد داد تا در شرایطی آرام با اصطلاح گامهای غول آسای اقتصادی بردارند . انقلاب در کشورهای فروشنده نفت که اکنون در حال شکوفایی است اوضاع را بکلی عوض میکند : نخست اینکه برنامه توسعه اقتصادی امپریالیستی این کشورها را شدید کند و حتی متوقف میسازد و درآمدهای نفت را بیشتر متوجه تأمین هزینه های سنگین نظامی و امنیتی میسازد و دوم اینکه تضادهای بین بورژوازی کمپرادور و بوروکراتیک این کشورها را با بورژوازی امپریالیستی مادر به وحدت بدل میسازد و سبب میشود که با اصطلاح در «دعوی نفت» به وجهی مصالحه کنند و در مقابل هجوم انقلاب متحد شوند .

به هر حال در شرایط کنونی درآمدهای حاصله از نفت درست مانند سرمایه های غارتگر خارجی ، از طرفی اقتصاد سرمایه داری وابسته به امپریالیسم را در این کشورها رشد میدهد و مستحکم میسازد و از طرف دیگر ، ماشین سرکوب انقلاب را تقویت میکند . یعنی بورژوازی کمپرادور را رشد میدهد ، بورژوازی ملی را ورشکست میکند ، خرده بورژوازی را فقیر و اقشار زیادی از آنها پرولتریزه مینماید ، استثمار خلق را تشدید میکند و انقلاب را هر چه بیشتر سرکوب مینماید . روشن است که دفاع از این امر ، از نظر فلسفی به معنی هواداری از اولوسیونیزم عامیانه و از نظر سیاسی بمعنی رفرمیزم و اپورتونیزم است .

این در مورد تأثیر افزایش بهای نفت در کشورهای فروشنده اما در مورد تأثیر افزایش بهای نفت در کشورهای امپریالیستی ، همچنانکه قبلاً هم گفتیم بورژوازی کشورهای امپریالیستی از افزایش بهای نفت زیان میبیند و مجبور است قسمتی از درآمدهای خود را به بورژوازی کمپرادور و بوروکراتیک کشورهای تولیدکننده نفت و نیز به کمپانیهای نفتی بدهد . تنها بخشی از بورژوازی کشورهای امپریالیستی که عبارتست از شرکتهای نفتی ، حمل و نقل

نفت، پتروشیمی و غیره از افزایش بهای نفت سود میبرند بطوریکه، همراه با افزایش بهای نفت، سود این شرکتها چندین برابر شده. چنانکه مجله امریکایی «فوجن» مینویسد «درآمد فقط پنج شرکت آمریکایی در سال ۱۹۷۳، شش برابر مجموع درآمدهای تمام کشورهای اوپک بوده است». با این حال، رویهمرفته افزایش بهای نفت بزیان کشورهای امپریالیستی است. علاوه بر این، مصرفکنندگان نهایی کالا، یعنی کارگران و توده‌های مردم چه در کشورهای امپریالیستی، چه در کشورهای تولیدکننده نفت و چه در سایر کشورهای اردوگاه سرمایه‌داری، از افزایش بهای نفت زیان میبینند. بدینجهت افزایش بهای نفت بحرانهای اجتماعی را در درون کشورهای جهان سرمایه‌داری و بویژه در کشورهای امپریالیستی تشدید میکند. اما این به هیچوجه چنان اهمیتی ندارد که با سرکوب انقلاب در کشورهای فروشنده نفت مورد معامله قرار گیرد.

پس خلاصه و عریان شده استدلال رفقای چینی اینست که آنها از نفوذ آمریکا در منطقه خلیج و اقیانوس هند، از سرکوب انقلاب در ایران، از تقویت نقش ژاندارمی ایران در منطقه، از سرکوب جنبش خلق ظفار و سایر جنبشهای منطقه، از منفرد ساختن جمهوری خلق یمن و از توسعه و تحکیم سرمایه‌داری وابسته در ایران حمایت میکنند، صرفاً "به امید اینکه نا حدودی بحرانهای اجتماعی درون جامعه آمریکا تشدید شود. آیا این بقول لنین «عجیب و مدهش» نیست؟ کمونیستهای چپ، یعنی بوخارینها در شوروی، در سالهای جنگ با آلمان معتقد بودند که باید حکومت شوراملا و انقلاب اکبر بریز ساتور امپریالیسم آلمان برود تا بحران اجتماعی در درون جامعه صنعتی و پیشرفته آلمان رشد کند. لنین این نظر بزرگ‌منشانه را «عجیب و مدهش» مینامید. وزیر خارجه جمهوری خلق چین نیز سرکوب انقلاب در منطقه اقیانوس هند و خلیج فارس را کاملاً "تأیید میکند و مقامات دیگر چینی میگویند که فایده اینکار

اینست که پولش از کیسه منافع امپریالیستها خارج میشود و مشکلات بیشتری برایشان بوجود میآورد. . . (بمطالب نقل شده از گفته مقامات چینی در پاسخ اتحادیه انقلابی رجوع شود.)

باری، آنچه در این قسمت گفتیم، گذشته از اینکه بطور کلی نشاندهنده موضوع اوپورتونیستی و فرصتطلبانه دولت جمهوری خلق چین در قبال دولتهای دستنشانده امپریالیسم است بطور اخص نشاندهنده سیاست ارتجاعی و ضد خلقی این کشور در قبال مردم ایران است و بدینجهت ما موظف به موضعگیری کاملاً " قاطع و جدی در مقابل آن هستیم. هر کمونیستی این سیاست را قاطعانه محکوم نکند، خائن به تودههاست و سرنوشت محتومش جدایی از خلق، انفراد و بدنامی است. متأسفانه بسیاری از کمونیستهای کشور ما این حقیقت را درک نکردهاند. مثلاً " یکی از مجلات کمونیستی ایران که در خارج منتشر میشود در توجیه سیاست خارجی چین مینویسد: رشد روابط دیپلماتیک چین با کشورهای امپریالیستی و حکومتهای دستنشانده آنها، مانند حکومت ایران، به هیچ عنوان نشانه عدم رعایت اصول لنینی در سیاست خارجی چین نیست، بلکه در واقع این امپریالیستها و سایر دولتهای ارتجاعی مانند رژیم ایران هستند که در مبارزهشان علیه برقراری روابط دیپلماتیک با چین عقب نشینی کردهاند و اکنون خواستار مصالحه با چین گشتهاند. . .

این ادعا بر خلاف واقعیت است. زیرا درست است که برقراری روابط دیپلماتیک با چین از جانب امپریالیستها و دست نشانندگان، حاکی از عقب نشینی آنهاست و علت آن نیرومند شدن جمهوری خلق چین و مجبور شدن آنها به اعتراف به این حقیقت است، ولی پوشیده نمیتوان داشت که جمهوری خلق چین نیز برای شناسایی از جانب امپریالیستها و دست نشاندهانش و برای برقراری روابط دیپلماتیک با آنان، سیاستی ارپورتونیستی در پیش گرفته و به بندوبستهای سیاسی و سازشهای غیر قابل توجیه و ضد خلقی متوسل

شده است. فقط کافیست که به نمونه‌های داده‌شده در این مقاله یکبار دیگر نگاه کنیم تا صحت این گفته ما نمایان شود. سخنان آقای جی پنگ فی، وزیر خارجه چین، در تهران که در این مقاله ذکر شد اگر نشانه عدم رعایت اصول لنینی نیست پس چیست؟ او خیلی واضح و صریح سیاست پلیید ژاندارمی ایران را در منطقه و بویژه در خلیج فارس بطور کامل تأیید میکند و بدون احساس شرم در مقابل خلق کبیر چین، دستاوردهای سترگ انقلاب چین را تا بدانجا مورد توهین و تحقیر قرار میدهد که میگوید: «طی بیش از صد سال اخیر هردو کشور ما تجاوز و ستم امپریالیسم را دیده‌اند. امروز هردوی مادر تأمین صلح و ترقی جهان و حفظ استقلال و حاکمیت ملی خود مجاهده میکنیم».

نمیدانیم این حرفها کجایش مبهم است که مدافعان ایرانی سیاست خارجی چین، کاسه‌های داغتر از آتش، آنرا نمیفهمند و میگویند «به هیچ عنوان نشانه عدم رعایت اصول لنینی در سیاست خارجی چین نیست».

خلق مادر طی بیش از ۷۰ سال جنبش کمونیستی در ایران، در کنار کمونیستهای برجسته‌ای چون حیدر عمو اوغلی علی مسیو، دکتر ارانی و خسرو روزبه، کمونیستهای عامل و مقلد نیز زیاد دیده است و بهای گرافی هم برای آزمایش آنان پرداخته بنابراین اکنون دیگر برایش قضاوت کردن دشوار نیست. بزودی مقلدان بی شخصیت و بی شهامت را که لیاقت آنرا ندارند تا به قدرت تاریخ ساز توده‌ها ایمان داشته باشند و برای یافتن یک حامی مطمئن بهرکاری تن میدهند، باز میشناسد و به زباله‌دانی تاریخ میاندازد.

۳- حمایت نکردن از جنبش‌های خلقی.

دولت جمهوری خلق چین، در سیاست خارجی جدید خود، کمک به جنبشهای خلقی را چه در حرف و چه در عمل کاهش داده و حتی در مواردی با سرنوشت این جنبشها معامله کرده است. دولت جمهوری خلق چین کمک

به جنبشهای خلق، را آشکارا مربوط به تبعیت کامل آنها از تمام سیاستها و خط مشی های خود میکند، در حالی که لنین صریحا " میگوید: «ما باید بدون اینکه سوسیالیسم را از دست بدهیم، به هر قیامی که علیه دشمن عمده ما، یعنی بورژوازی قدرتهای بزرگ، برپا میشود، بشرط آنکه قیام یک طبقه ارتجاعی نباشد، کمک و مساعدت کنیم». (تکیه روی کلمات از ماست - لنین "نتایج بحث درباره تعیین سرنوشت" به نقل از جزوه "درباره جنبشهای آزادیبخش ملی" - انتشارات مزدک).

دولت جمهوری خلق چین حتی وجود گرایشهای رویزیونیستی را در برخی جناحهای رهبری یک جنبش، بهانه قرار می دهد تا کمک خود را بآن قطع کند و حتی بدولت ارتجاعی حاکم کمک کند تا آنرا سرکوب نماید. البته این فقط یک بهانه ظاهریست وگرنه مسائل صرف ایدئولوژیک مطرح نیست. مسئله اصلی اینست که دولت جمهوری خلق چین منافع ملی خود را ملاک و معیار قرار میدهد. بنابراین اگر بسود منافع ملیش باشد حتی دست شاه را هم می فشارد، از سیاست تجاوزکارانه و در منطقه بعنوان مبارزه در راه استقلال ملی دفاع میکند و خیلی ساده و راحت، این به اصطلاح مبارزه را مبارزه ضدامپریالیستی خلق چین یکی میداند. (اشاره به سخنان دوباره نقل شده "چی پنگ فی" در این مقاله).

اما اگر ذره ای بزیان منافع ملی اش باشد، حتی حاضر است یا روی سینه جنبشهای اصیل خلقی هم بگذارد. بهترین نمونه ای این مدعای ما "جنبش رهائی بخش خلق عمان" است. دولت جمهوری خلق چین کمکهای خود را باین جنبش اصیل خلقی که با آگاهی مارکسیست - لنینیستی درآمخته است ببهانه اینکه تابع مطلق سیاست چین نیست قطع کرده است و آشکارا روی سرنوشت آن با امپریالیستها و شاه ایران معامله کرده است، از حضور ناوگانهای آمریکائی در خلیج فارس و اقیانوس هند حمایت میکند و نقش ژاندارمی ایران در منطقه و از جمله سرکوب جنبش ظفار (جنبش رهائی بخش

عمان) را بعنوان «مبارزه در راه استقلال و حاکمیت ملی مردم ایران» تأیید و پشتیبانی مینماید. این دیگر مسئله‌ایست که صرفنظر از وظایف انترناسیونالیستی بمنافع مستقیم خلق ما ارتباط دارد و ما حاضر نیستیم درمای از آن چشم‌پوشی کنیم. در جنگ ظفار دستهای فرزندان کارگران و دهقانان کشور ما، در لباس سرباز ایرانی بخون آغشته میشود. ما اجازه نمیدهیم که این جنگ تجاوزکارانه ادامه یابد. ما بنابه سفارش لنین آن را بیک جنگ داخلی تبدیل میکنیم. این امر ما حق است و قاطعانه هشدار میدهیم که هرکس سیاستی مخالف آن برگزیند این خود اوست که با ما نیست و لاجرم در مقابل ما است.»

باری، جنبش ظفار امید منطقه خلیج فارس و شبه جزیره عربستان است. چنانکه قبلاً هم گفتیم، این جنبش عمیقاً "خلقی" است و با آگاهی سوسیالیستی نیز درآمیخته شده و از آنجا که یکی از شاه‌گهای حیاتی امپریالیسم یعنی تکه هرمز را تهدید میکند شدیداً مورد توجه امپریالیسم است. در جنوب ظفار نیز جمهوری خلق یمن (جنوبی) قرار دارد که از جنبش ظفار وسیعاً حمایت میکند و گذشته از این، بر تنگه باب‌المندب که گذرگاه راه دریائی شرق بغرب از طریق کانال سوئز است و برای امپریالیسم و نیز دولت اسرائیل، اهمیت درجه اول اقتصادی و نظامی دارد مسلط است. پس از اینکه نیروهای نظامی انگلیس در خلیج، فرار را برقرار ترجیح دادند، امپریالیسم آمریکا از طریق عمالش شاه، ملک حسین و ملک فیصل کوشید تا جنبش ظفار را سرکوب کند و جمهوری خلق یمن را تحت فشار قرار دهند. اما از نظر نظامی موفقیتی بدست نیاورد. در نتیجه با یک کودتا قابوس را بر حکومت عمان نشاند تا بقول خودش کشور را مدرنیزه کند و با اصطلاح انگیزه انقلاب را از بین ببرد، یعنی روابط تولید سرمایه‌داری وابسته را رشد دهد، بقایای روابط تولیدی ماقبل سرمایه‌داری را از بین برد و وعده اصلاحات اجتماعی به مردم بدهد. ولی این کارها فقط عده محدودی از جناحهای

آرشیو فعالین جنبش نوین کمونیستی ایران

مردد جنبش ظفار را جذب کرد و خلق همچنان پیکار خود را ادامه داد. اکنون که نیروهای نظامی ایران و کمکهای عربستان و اردن عملاً ضعف خود را در برابر جنبش خلق ظفار نشان داده‌اند، امیرالایم توطئه محاصره نظامی ظفار و جمهوری خلق یمن را چیده‌است. در یمن شمالی بوسیله یکی از عمال خود کودتای نظامی کرده و در حبشه یک دار و دسته نظامی را برهبری یک عامل شناخته شده سیا (مایکل امان اندوم) که در جنگ کره برای آمریکا می‌جنگید روی کار آورده‌است. تا بمبارزه ضد فئودالی و توسعه روابط سرمایه‌داری و بسته و همراه با آن پاره‌ای اصلاحات اجتماعی، جنبش ابالت اربتره حبشه را که در جنوب جمهوری خلق یمن و در طرف پائین تنگه باب‌المندب قرار دارد به سازش وادارد (کاری که در زمان هیلاسلاسی، با وساطت همین «امان اندوم» موفق به انجام آن نشد) کنترل باب‌المندب را بدست بیاورد و جمهوری خلق یمن و جنبش ظفار را در منطقه منفرد سازد و از همه سو مورد تهدید قرار دهد. از سوی دیگر قدرت در حال رشد در بانی ایران در خلیج فارس، دریای عمان و شمال اقیانوس هند و ناوگانهای آمریکا جنبش‌رهایی بخش عمان و جمهوری خلق یمن را زیر ذره‌بین گذاشته‌اند. در چنین شرایطی دولت جمهوری خلق چین، گویا برای جلوگیری از «توسعه شوروی» با حضور نظامی آمریکا در آبهای این منطقه و با سیاست نظامی تجاوزکارانه ایران، موافق است و آنرا درست تأیید میکند. ما این سیاست بندوبست و معامله با سرنوشت خلق ظفار را نمیتوانیم تحمل کنیم. این اراده خلل ناپذیر خلق ما است.

یک نمونه دیگر از این سیاست چین، در مورد کودتای کمونیستها در سودان است. قضیه از این قرار بود که افسران وابسته به حزب کمونیست سودان دست به کودتایی زدند و جعفر نمیری را از ریاست جمهوری برداشتند و خود حکومت را بدست گرفتند. ولی ظاهراً "دولت لیبی و مصر متحداً" به نمیری کمک کردند تا حکومت کودتا را سرنگون کند و خود به حکومت باز

گردد . پس از این واقعه ، نمیری دست بقتل عام کمونیستها زد و از جمله رهبر حزب کمونیست سودان را اعدام نمود . دولت جمهوری خلق چین ، کودتا و حزب کمونیست سودان را محکوم نمود و بدون کوچکترین اعتراضی بقتل عام کمونیستها ، نمیری را درست تأیید کرد و در واقع با این عمل خود او را در آدمکشی بیشتر تشجیع نمود . و بعد هم قضیه راجنین توجیه کردند :

« سال گذشته با اصطلاح کمونیستها در این مورد در تیانجی با امپریالیسم شوروی برای واژگون کردن دولت رئیس جمهور جعفر نمیری کودتای قصری » ترتیب دادند کودتای قصری هیچگونه نقطه مشترکی با انقلاب ندارد . در واقع این کوشش مذبوحانه‌ای بود بوسیله اتحاد شوروی ، از طریق حزب متحدشان در سودان برای سرنگونی دولتی که با چین دوست بود . . . (سیاست چین سیاستی لنینیستی ، منتشر شده از طرف اتحادیه انقلابی) .

در این گفته فقط یک واقعیت وجود دارد و آن اعتراف به ملاک قراردادن منافع ملی دولت چین است . برای قیاس میتوان حتی مبارزه انقلابیون ایران را هم برای سرنگون کردن شاه ، کوشش مذبوحانه‌ای برای سرنگونی دولتی که با چین دوست است ، نامید . سایر حملات آن چیزی بجز لفاظی و شعار بی محتوا نیست . برای روشن شدن مطلب بیشتر توضیح بدهیم :

میدانیم که نمیری نماینده بورژوازی ملی سودان بود ، ولی بورژوازی ملی همیشه مترقی نیست . بورژوازی ملی به حکومت رسیده کم‌کم بر است گرایش پیدا میکند و در این امر هیچ گریزی نیست . زیرا تعادل در مبارزه اضعاف یک حالت نسبی و موقعت است . قانون مطلق درباره مبارزه بین اضعاف ، رشد تضاد است . بورژوازی ملی پس از رسیدن به حکومت نمیتواند تضاد خود را با زحمتکشان به حال تعادل نگهدارد ، این تضاد رشد میکند و بورژوازی ملی حاکم ناچار است که بسوی امپریالیسم گرایش پیدا کند . تعادل در تضاد بین بورژوازی ملی و زحمتکشان فقط تا زمانیکه وحدت در مبارزه

ضدامپریالیستی آنها وجود دارد امکان پذیر است، در سالهای اخیر، گرایش بر است را بسادگی در حکومت نمیری میتوان دید، اما در مورد کودتا، نخست باید بگوئیم که این کودتا از جانب یک سازمان یا گروه محدود کمونیستی انجام نگرفته بلکه از جانب حزب کمونیست سودان که قانونی بود و فعالیت علنی نیز داشته و در نتیجه دارای امکانات وسیع کار سیاسی و سازماندهی در میان مردم بوده انجام گرفته، بطور کلی، کودتا وسیله تصرف مرکز حکومت است و یک حزب کمونیست هم، میتواند در شرایطی مشخص دست به کودتا بزند و بدین وسیله مرکز حکومت را تصرف کند. این فقط جزئی از انقلاب است که ممکن است جنگ داخلی بیش از آن باشد یا پس از آن. شرط درست بودن کودتا از جانب حزب کمونیست، امکان موفقیت آن و احتمال بدست آوردن موقعیت بهتر برای مبارزه است، وگرنه کودتا فی نفسه وسیله مطلقاً "بدی نیست، ماهیت انقلاب را چگونگی مبارزه طبقاتی در پیش و پس از بدست گرفتن حکومت معین میکند، نه چگونگی تکنیکی تصرف مرکز حکومت که بستگی بشرایط مشخص دارد. اما آیا کودتای کمونیستهای سودان درست بوده؟ جواب باین سؤال بستگی به چگونگی ارزیابی حزب کمونیست سودان از نیروهای انقلاب و شرایط مشخص دارد. اگر حزب میتواند حکومت را نگهدارد مسلماً "درست بوده این سؤال است که زیاد به بحث ما مربوط نمیشود. زیرا جمهوری خلق چین کودتای سودان را بخاطر عدم امکان موفقیت آن محکوم نکرده است. جمهوری خلق چین کودتای سودان را بدین جهت که از جانب اصطلاح "کمونیستها" و از طرف "شوروی" و بر علیه "دولتی که توسط چین بوده است" انجام گرفته، یعنی دولت جمهوری خلق چین علاوه بر برخورد دگماتیستی با مفهوم کودتا، حزب کمونیست سودان را بخاطر داشتن گرایشها و یا حتی خط مشی رویزیونیستی مطلقاً "رد کرده و آنرا" با اصطلاح کمونیستها "نامیده و نمایند" امپریالیسم شوروی" بشمار آورده، ولی نمیری را که نماینده بورژوازی ملی سودان است بعنوان

«دوست» چین مورد تأیید قرار داده، در اینجا دیگر طبقات و مبارزه طبقاتی درون جامعه اصلاً " مطرح نیست. بورژوازی حاکم جامعه که دوست چین است خوب است، اما حزب کمونیست چون ایدئولوژی خرده بورژوازی در آن نفوذ کرده است و خط مشی رویزیونیستی شوروی را تأیید میکند بد است و اگر بزرگسایان بورژوازی ملی برود و حتی رهبرش هم اعدام میشود، دولت جمهوری خلق چین حتی هیچگونه واکنش اعتراضی هم نباید از خود نشان بدهد. اما در اینجا این سؤال پیش میآید که علت چیست و چرا جمهوری خلق چین در برخورد با این مسأله چنین سیاستی را برگزیده است. میگوئیم علت اصلی در همان عبارت کوتاه «دولتی که دوست چین بود» نهفته است. این عبارت را روشن تر کنیم:

حجم مبادلات بازرگانی چین با سودان در سال ۱۹۷۰ نسبت بسال قبل ۳۴ درصد افزایش پیدا کرده و مهمتر اینکه سودان از نظر آهنگ افزایش حجم مبادلاتش با چین، در سال ۱۹۷۰، چهارمین کشور بوده است (مقامهای اول و دوم و سوم را به ترتیب نروژ، دانمارک و فنلاند داشته اند). با این حساب بهتر است در توصیف سودان بجای عبارت «دولتی که دوست چین بود» بگوئیم «دولتی که مشتری چین بود».

نمونه دیگری از سیاست نادرست جمهوری خلق چین در برخورد با جنبشهای خلقی، در مورد جنبش استقلال طلبانه مردم بنگلادش است. قبل از اینکه موضوع تجزیه بنگلادش و دخالت هندوستان پیش بیاید، سرزمین بنگلادش که هزاران کیلومتر از سرزمین پاکستان فاصله دارد و سرزمین بزرگ هندوستان بین آن دو قرار دارد، جزء کشور پاکستان بود. جمعیت بنگلادش در حدود ۸۰ میلیون و تقریباً " دو برابر جمعیت پاکستان اصلی بود. فعلاً" به سابقه تاریخی این قضیه و ایجاد کشور مصنوعی پاکستان از این دو سرزمینی که نه پیوستگی جغرافیائی با یک دیگر دارند و نه مردم آن دارای وحدت اقتصادی و فرهنگی هستند نمی پردازیم، فقط این نکته را متذکر میشویم که

بر مردم بنگلادش که پاکستان شرقی نامیده می‌شد، از جانب پاکستان (پاکستان غربی) ستم ملی روا می‌گردید. مردم بنگلادش از نظر اقتصادی، سیاسی و سایر حقوق اجتماعی در وضع بسیار بدتری از مردم پاکستان غربی بودند و سلطه اقتصادی و اجتماعی پاکستان غربی بر آنان اعمال می‌شد. بدینجهت مردم بنگلادش همه طرفدار استقلال بودند و برای آن مبارزه می‌کردند. اما نیروهای مرفی در بنگلادش وجود نداشتند و پیان وضعی نبودند که بتوانند استقلال خواهی ملی مردم بنگلادش را تابع مبارزه طبقاتی کنند و آنرا بمسیر درست انقلابی هدایت نمایند. در نتیجه عناصر ناسیونالیستی مانند حزب عوامی لیک رهبری شیخ مجیب الرحمان گرداننده مبارزه استقلال خواهانه مردم شدند. در انتخابات مجلس ملی پاکستان قبل از تجزیه بنگلادش، حزب عوامی لیک شیخ مجیب در پارلمان اکثریتی عظیم بدست آورد، بطوریکه حکومت پاکستان وحشت زده شده، مجلس را منحل و شیخ مجیب و برخی هوادارانش را بزندان افکند. این امر مردم بنگلادش را سخت خشمگین ساخت. قیام مردم امری ناگزیر بود ولی محافل حاکمه پاکستان قادر بدرک این موضوع نبودند و فقط سیاست سرکوب مطلق را قبول داشتند در صورتیکه سرکوب سبب تداوم مبارزه می‌شد و تداوم مبارزه نیز عناصر مرفی جنبش را رومی آورد و جنبش بسوی یک مبارزه آگاهانه طبقاتی رهنمون می‌شد. این امر را هندوستان بخوبی درک می‌کرد و از آن وحشت داشت، زیرا در صورت پیدایش و اعتلای یک جنبش انقلابی در بنگلادش، رسوخ آن به ایالات شرقی هندوستان و از جمله بمیان بنگالی‌های غربی که نزدیکی ملی نیز با مردم بنگلادش داشتند، حتمی بود. در نتیجه هندوستان علاقه داشت که مسئله را بدین صورت فیصله دهد که جنبش مردم بنگلادش در حد یک استقلال خواهی ملی صرف و تحت رهبری ناسیونالیست‌ها پیروز شود. بدینجهت بنفع حزب عوامی لیک وارد عمل شد. امیریالیست‌ها نیز سود خود را در این تشخیص دادند که در مقابل این قضیه که انجام آنرا میدانستند

بی تفاوت بمانند. در پاکستان نیز جناح واقع بین تر همان حکومت مترتجع سابق روی کار آمد و به تجزیه بنگلادش گردن گذارد، تا از عواقب «زیانبار شر» آن در امان بماند. البته اگر هندوستان دخالت نمیکرد و دولت پاکستان همچنان سیاست سرکوب مطلق را در پیش میگرفت، عناصر ناسیونالیست جنبش از ادامه راه بازمی ماندند و برای توده ها شناخته میشدند و رهبری بدست عناصر مترقی جنبش میافتاد، اما این وضع پیش نیامد. هندوستان بنفع عوامی لیک دخالت کرد و پاکستان و حامیان غربیش هم تجزیه را پذیرفتند. در این شرایط نیروهای انقلابی داخلی و خارجی میبایست چه میکردند؟ مسلماً "دفاع از موضع دولت پاکستان غربی به این بهانه که سبب تشدید بیشتر تضاد و در نهایت سبب حل قطعی تر مسئله میگردد نمیتواند یک سیاست مارکسیست - لنینیستی باشد. بلکه یک سیاست فرصت طلبانه (اپورتونیستی) است. یک نیروی مارکسیست - لنینیست داخلی میبایست از موضع خلق بنگلادش که خواستار استقلال و رهایی از ستم ملی پاکستان غربی بود حمایت میکرد و در ضمن باقشاگری رهبری جنبش و ناتوانی آن در حل قطعی مسئله میپرداخت، علت حمایت مستقیم هندوستان از جنبش و سرانجام علت تأیید آن بوسیله غرب را برای توده ها توضیح میداد و بالاخره راه درست مبارزه ملی، یعنی لزوم تبعیت آن از مبارزه طبقاتی را تبلیغ مینمود. یک نیروی مارکسیست - لنینیست خارجی نیز باید در عین حمایت از حق مسلم آزادیخواهی خلق بنگلادش و محکوم کردن ستم ملی دولت پاکستان بر خلق بنگلادش بماهیت حمایت هندوستان و تأیید غرب اشاره مینمود و آنرا افشاء میکرد. در حالیکه جمهوری خلق چین و کمونیستهای بنگلادشی هوادار آن دولت به محکوم کردن استقلالخواهی خلق بنگلادش پرداختند و ستم ملی دولت ارتجاعی پاکستان را بطور درست تأیید کردند و با این سیاست فرصت طلبانه، خود را در میان خلق بنگلادش و مردم جهان منفرد ساختند. برای توده های بنگال شرقی، اگر چه هدفهای پنهان

هندوستان روشن نبود ولی ستم و تبعیض ملی دولت پاکستان نیز قابل تحمل نبود و در مبارزه با آن تصمیم قاطع داشتند. در اینصورت هرگونه سیاستی بر خلاف استقلالخواهی خلق از جانب کمونیستها - فقط میتواند سبب تقویت جناحهای راست تر رهبری در جنبش شود و هندوستان را در بهره‌برداری از جنبش کمک کند. دولت جمهوری خلق چین و کمونیستهای بنگالی هوادار آن دولت، حتی قدرت یک پیش‌بینی واقع‌بینانه را در اینمورد نداشتند. آنها از چیزی دفاع کردند که محکوم شکست بود و حتی این شکست را بسیاری از محافل حاکمه پاکستان هم (جناح بوتو) بخوبی پیش‌بینی میکردند. عبارت دیگر، سیاست چین را در اینمورد نه تنها حمایت از موضع ناسیونالیستی و اپورتونیستی بود، بلکه از واقع‌بینی ماتریالیستی نیز عاری بود. بدینجهت دولت جمهوری خلق چین و کمونیستهای هوادار آن دولت از ماجرا عقب‌ماندند و فقط از پشت سر داد و فریاد بیهوده کردند، آنها با سیاست خود هیچ کاری نتوانستند بکنند، نه توده‌ها را بسوی خود جذب کردند، نه از تجزیه پاکستان که بر خلاف تمایلاتشان بود توانستند جلو بگیرند و نه در این میان چیزی دست خودشان را گرفت. حتی دولت پاکستان هم با یک‌لیخند تشکر سیاستشان را رد کرد و تجزیه‌نگلادش را منطقی‌تر یافت سیاستی فرصت‌طلبانه که در ضمن هیچ سودی در بر نداشت. این شکست میتواند درسهای زیادی برای کمونیستهای بنگالی و سایر کمونیستهای جهان به‌مراه داشته باشد.

بهر حال آنچه تاکنون گفتیم، یکی درباره علل انحرافهای ناسیونالیستی و اپورتونیستی ممکن در سیاست خارجی کشورهای سوسیالیستی بطور کلی بود که در قسمت اول مقاله آمد و یکی دیگر هم تشریح جهت‌گیریهای نادرست سیاست خارجی چین و ذکر نمونه‌هایی از آن بود که قسمت دوم مقاله را تشکیل داد، اکنون این مسأله که چرا دولت جمهوری خلق چین، چنین

سیاستهایی را برگزیده است و علل انحرافهای ناسیونالیستی و اپورتونیستی در سیاست خارجی دولت جمهوری خلق چین، کدام یک از عللی است که در قسمت اول مقاله برشمردیم.

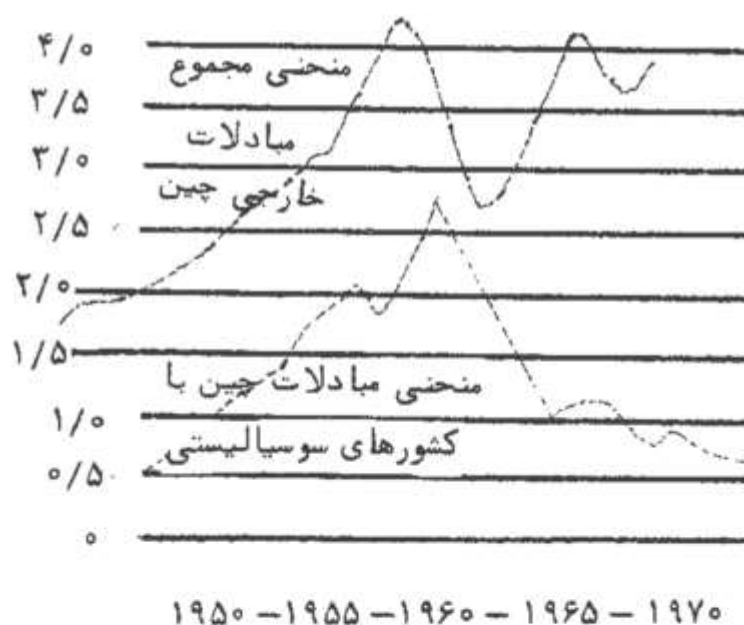
بنظر ما انحرافات ناسیونالیستی و اپورتونیستی در سیاست خارجی جمهوری خلق چین، زائیده اشتباهات رهبری حزب و دولت، در تعیین خطوط سیاست اقتصادی جامعه است و چنانکه نشان خواهیم داد، این سیاست اقتصادی میتواند سبب تقویت بورژوازی بوروکراتیک در جامعه چین گردد. بیان روشنتر، انحرافات سیاست خارجی چین، ناشی از نفوذ بورژوازی در رهبری حزب و دولت نیست، بلکه ناشی از اشتباهات تاریخی حزب پرولتاریا است، ولی اگر این اشتباهات تصحیح نشود سبب رشد بورژوازی در جامعه و نفوذ آن در حزب و دولت میگردد. بدینجهت این موضوع اهمیت آنرا دارد که مورد بررسیهای فراوانی قرار گیرد. ما در اینجا فقط یک طرح کلی از مسأله را ارائه خواهیم داد:

پس از روی کار آمدن رویزیونیستهای خروشچفی در شوروی، دولت جمهوری خلق چین شجاعانه بانتقاد از آنان پرداخت و مصرا نه روی انتقادهای و نقطه نظرهای درست و اصولی خود ایستاد. اما از آنجائیکه نظرات و دسیسه های خروشچفی ها ناشی از اشتباهات تئوریک نبود، بلکه دارای منشاء مشخص اجتماعی و اقتصادی بود انتقادهای چین نتیجه ای ببار نیاورد و اکثر کشورهای سوسیالیستی که در ساختمان اقتصاد، حزب و دولتشان دقیقاً از الگوی شوروی با تمام اشتباهات تاریخی آن پیروی کرده بودند و در نتیجه تحولات شوروی برای آنان بیگانه نبود، بسوی خروشچفی ها جذب شدند. دولت چین رهبری اپوزیسیون وفادار به مارکسیسم - لنینیسم را بعهده گرفت و تحت رهبری رفیق مائوتسه دونگ، تحلیلهای ارزنده ای از پدیده "رویزیونیسم جدید" یا "رویزیونیسم خروشچفی" را ارائه داد. در عوض دولت شوروی برای تحت فشار قرار دادن چین به تمام وسائل ممکن متوسل

شد سرانجام در اواخر سال ۱۹۵۹ شوروی کلیه کمکهای علمی و فنی و اقتصادی خود را به چین قطع کرد. قراردادهای وام صنعتی که کمک موثری در پیشرفت صنعتی چین بود قطع کرد. تمام کارشناسان فراخوانده شدند. بطوریکه در عرض یکروز کارشناسان تمام کارخانههای در دست ساختمان را نیمه تمام رها کردند و تحویل تجهیزات و مواد خام قطع گردید. حتی تحویل قطعات یدکی را هم قطع کردند و در نتیجه ماشینآلاتی که یکی از قطعاتش می شکست یا خراب میشد، بصورت آهن پاره‌ای در میآمد. مهندسان شوروی نقشه‌های ماشینآلات ساختمانها، کارخانه‌ها و غیره را با خود بردند. مثلاً "ساختمان پل معروف نانکین که با کمک مهندسان شوروی ساخته میشد، پس از رفتن آنها بکلی متوقف ماند. چینیها برای ادامه ساختمان این پل شروع بکار کردند و تنها برای تهیه فولاد مخصوص مورد نیاز این پل، دو سال تمام تحقیق و مطالعه کردند. خلاصه قطع ناگهانی کمک های شوروی باعث توقف در رشته‌های مختلف صنعتی چین شد و ضربات سنگینی به اقتصاد این کشور زد. رکود اقتصادی شدیدی بوجود آمد و برنامه عمرانی دوم (۶۲ - ۱۹۵۸) عملاً "متوقف گردید. برنامه عمرانی سوم هم با سه سال تأخیر از پایان برنامه دوم توانست شروع شود یعنی از سال ۱۹۶۶ تجربه تلخی که جمهوری خلق چین از این واقعه بود که باید بیش از پیش یک سیاست "بی‌نیازی" را در پیش گیرد و برای ساختمان سوسیالیسم با اتکای کامل بر منابع خود عمل کند. سیاست اتکاء بخود و بی‌نیازی تا سالها همچنان تعقیب شد و موفقیت‌های بزرگی نیز بدست آمد بطوریکه از سال ۱۹۶۲ به بعد، یعنی دو سال پس از قطع کمکهای شوروی، اقتصاد چین دوباره رو به بهبود گذاشت و تولیدات صنعتی رو با افزایش نهاد. محصولات کشاورزی نیز که توجه ویژه‌ای بآن شده بود افزایش یافت.

در سالهای بعد، سیاست خودداری از رابطه اقتصادی با سایر کشورهای سوسیالیستی ادامه یافت اما سیاست بی‌نیازی و اتکای بخود بطور کامل رعایت

نگردید و چین کوشید روابط اقتصادی خود را با کشورهای غیرسوسیالیست (کشورهای امپریالیست مستعمره و وابسته) توسعه دهد. از سال ۱۹۶۳ صادرات و واردات چین به کشورهای غیرسوسیالیست روافزایش گذاشت و بتدریج حجم معاملات گذشته از کشورهای سوسیالیست به کشورهای غیرسوسیالیست انتقال یافت. بطوریکه در سال ۱۹۷۱ در حدود ۸۰ درصد تجارت خارجی چین با کشورهای امپریالیستی بود. هم اکنون هم روز بروز مبادلات اقتصادی چین با کشورهای غیرسوسیالیست در حال افزایش است. نمودار زیر تحول تجارت خارجی چین از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ را نشان میدهد.



چنانکه در این جدول هم نمودار است، تجارت خارجی چین از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۹ به نحوی منظم و سریع افزایش یافته و در سال ۱۹۵۹ باوج خود رسیده. در این مدت، قسمت اعظم تجارت خارجی چین با کشورهای

سوسیالیستی بود که منحنی زیرین جدول، نماینده آنست و تجارت با کشورهای غیر سوسیالیست فقط بمقدار کم و ثابتی بوده که در این مدت تقریباً "دچار تغییری نشده". منحنی جداگانه مبادلات خارجی چین با کشورهای غیر سوسیالیست در این نمودار رسم نشده ولی فاصله بین دو منحنی نمودار آنست. بدین ترتیب میبینیم که از سال ۱۹۵۰ تا سال ۱۹۵۹ حجم مبادلات چین با کشورهای غیر سوسیالیست تقریباً "تغییری نمیکند". اگر بخواهیم منحنی تجارت خارجی چین با کشورهای غیر سوسیالیست را از روی این دو منحنی و بطور جداگانه رسم کنیم، خطی بدست میآید که از حدود رقم یک میلیارد دلار نمودار شروع میشود و موازی با محور افقی تا مقابل رقم نشان دهنده سال ۱۹۵۹ پیش می‌رود و از آن بعد، با شیبی تند که تندتر از منحنی بالائی نمودار است بالا می‌رود. این منحنی تحول ناگهانی و سریع روابط اقتصادی چین را با کشورهای امپریالیستی، مستعمره و وابسته نشان خواهد داد. منحنی بالائی نماینده مجموع مبادلات خارجی چین در بین سالهای ۱۹۵۰ تا سال ۱۹۷۰ است. شیب صعودی قسمت قبل از ماکزیمم منحنی نشان دهنده رشد مبادلات چین با کشورهای سوسیالیستی است. حجم مبادلات خارجی چین با کشورهای امپریالیستی، مستعمره و وابسته، چنانکه گفتیم، در طول این قسمت از منحنی یعنی در فاصله بین سالهای ۵۹ - ۱۹۵۰ تقریباً "تغییری نکرده و معادل مقدار ثابتی در حدود یک میلیارد دلار است. شیب صعودی بعد از ماکزیمم هم فقط ناشی از مبادلات چین با کشورهای غیر سوسیالیست (امپریالیستی، وابسته و مستعمره) است، زیرا در این مدت مبادلات چین با کشورهای سوسیالیستی کاهش یافته لازم بیادآوری است که آهنگ افزایش حجم مبادلات اقتصادی چین با کشورهای غیر سوسیالیست از شیب این منحنی تندتر بوده است، زیرا این نشان دهنده مجموع مبادلات است و بنابراین کاهش حجم مبادلات با کشورهای سوسیالیستی را نیز در خود دارد.

این داده‌ها بخوبی نشان می‌دهند که چین در رابطه اقتصادی خود با کشورهای سوسیالیستی دچار چپ روی شده، یعنی پس از شروع مبارزه ایدئولوژیک با آنها، وحدت را در سطح دیگری رعایت نکرده و تضاد خود را با آنها به تضاد مطلق تبدیل نموده درست است که ادامه مناسبات اقتصادی چین با شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی در سطح قبل از سال ۵۹ و بهمان شکل دیگر امکان پذیر نبود، ولی امکان توافقیهای اقتصادی با آنها کم و بیش وجود داشت. در صورتیکه جمهوری خلق چین نه تنها وحدت با شوروی را در مقابل امپریالیسم در هیچ سطحی نپذیرفت بلکه اتحاد شوروی را «سوسیال امپریالیسم» و خطرناکتر از امپریالیستهای آمریکا و اروپا اعلام کرد. سیاست حمله به شوروی هم بهیچوجه در سطح یک مبارزه اصولی ایدئولوژیک باقی نماند بلکه جمهوری خلق چین، این مبارزه را حتی به جلسات گوناگون سازمان ملل و به مجلس ضیافت سرمایه داران نیز کشاند و در عین اینکه به رویزیونیسم جدید حمله میکرد، از تیتو و چائوشسکو در مقابل شوروی حمایت نمود.

این سیاست چپروانه جمهوری خلق چین را در وضعیت دشواری قرار داد و نتیجه منطقی چپ روی هم از پی آن آمد، یعنی ناتوانی در اجرای شعارهای بلند پروازانه و حساب نشده؛ بدین ترتیب که جمهوری خلق چین اگر رابطه اقتصادی خود را با کشورهای سوسیالیستی تقریباً قطع کرد ولی بیش از مدت کوتاهی نتوانست به سیاست اتکاء بخود و بی نیازی متکی باشد و سرعت روابط اقتصادی خود را با کشورهای امپریالیست، وابسته و مستعمره گسترش داد. چیزی نگذشت که جای کشورهای سوسیالیستی را در معامله با چین، کشورهای امپریالیستی، وابسته و مستعمره گرفتند. جمهوری خلق چین حتی با ارتجاعی ترین کشورهای جهان نیز روابط اقتصادی برقرار کرد و بازرگانی خود را با رژیمهای افریقای جنوبی، رودزیا، پرتغال (قبل از کودتای اسپینولا) و غیره نیز پیوسته گسترش داد. در سال ۱۹۶۷ یکی از

روزنامه‌های زامبیا نوشت که حجم مبادلات بازرگانی پکن و پورتوریو بالغ بر ۲۵ میلیون لیره استرلینگ است. ساندی تایمز روزنامه انگلیسی در شماره اول اکتبر ۱۹۶۷ خود نوشت که پکن در اوت ۱۹۶۷ یک پنجم تولید کرم رودزیا (۶۰ هزارتن) را خرید. و در «به‌ایرا» یکی از بنادر موزامبیک، بار کشتیهای پرتغالی کرده است. در سال ۱۹۶۶ صادرات چین به مستعمرات پرتغال در آفریقا متجاوز از ۳۵ میلیون دلار بود.

طرف عمده بازرگانی چین، کشورهای امپریالیستی و دست‌نشاندهانشان هستند. در سال ۱۹۷۵، کشور ژاپن در ردیف اول لیست معامله‌کنندگان با جمهوری خلق چین قرار داشت. حجم مبادلات بازرگانی ژاپن با چین در این سال ۸۲۲/۷ میلیون دلار بود و نسبت به سال قبل ۳۲ درصد افزایش یافت. بعد از ژاپن، هنگ‌کنگ، آلمان غربی، استرالیا، انگلستان، کانادا، فرانسه و سنگاپور قرار داشت. از جمله حجم مبادلات بازرگانی چین با استرالیا در سال ۱۹۷۵ نسبت به سال قبل ۲۲ درصد افزایش یافت.

پس از برقرار شدن روابط دیپلماتیک بین ایران و جمهوری خلق چین، بیش از هر کس سرمایه‌داران بزرگ ایران خوشحال شدند و بلافاصله یک هیئت بازرگانی از جانب با اصطلاح «بخش خصوصی» اقتصاد ایران، یعنی از جانب سرمایه‌داران بزرگ وابسته با امپریالیسم روانه چین گردیدند. این هیئت مرکب از بزرگترین سرمایه‌داران ایران یا نمایندگانشان بود، مانند:

عبدالعلی فرمانفرمایان سرمایه‌دار و اشراف‌زاده معروف ایران -
دکتر احمدضیائی مشاور بانک توسعه صنعتی ایران - حبیب‌القانیان سرمایه‌دار معروف - حبیب‌الاجوردی از گروه صنعتی بهشهر - مهندس حمیدنوشیروانی از شرکت صادراتی پنبه ایران - علی کوچک‌علی - مهدی لشگری - محمود رضائی - ناصر اولیاء شیرازی - مصطفی اخوان.

آنها پس از ورود به چین مورد استقبال «لی سین نین» نایب‌نخست‌وزیر چین قرار گرفتند و از آنها به گرمی پذیرائی شد. مجله «اطاق بازرگانی و

صنایع و معادن ایران» که در واقع ارگان سرمایه داران کمپرادور ایران است در شماره آذرماه ۱۳۵۰ خود در سفر این هیئت نوشت: «سفر هیئت بازرگانی اعزامی اطلاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران به چین کمونیست، در بازار تهران حسن اثر بخشید. اگر چه معاملات انجام شده در چین چندان نبوده اما دیده روشنی بازار تهران داد و معلوم کرد که چه کالاهائی از ایران قابل صدور به چین کمونیست است و متقابلاً "چه کالاهائی از چین میتوان وارد کرد. با احتمال" توسعه مناسبات سیاسی بین ایران و چین کمونیست و مبادله سفیر، مسأله بازرگانی، بخصوص مبادله کالا مقدم بر هر کار دیگری است (مجله) اطلاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران سال دوم شماره نهم: آذرماه ۵۰). آقای عبدالعلی فرمانفرمایان سرمایه دار و کارخانه دار معروف که قبلاً از او یاد شد، با خوشحالی در مصاحبه ای در همان شماره مجله مینویسد: «پس از برقراری ارتباط سیاسی با چین، محدودیت بازرگانی لغو شد و انجام معاملات با چین تابع مقررات عمومی صادرات و واردات گردید.»

مطالعه در هدف و نتایج سفر این هیئت و هیئتهای مشابه نشان میدهد، که برخلاف ادعای مقامات سیاسی، دولت جمهوری خلق چین، علت برقراری روابط سیاسی با ایران از جانب آن دولت بهیچوجه با اصطلاح «مبارزه ایران با امپریالیستها بر سر قیمت نفت» و غیره نبود. اگر دولت جمهوری خلق چین، نماینده اش را به جشنهای کثیف و مسخره ۲۵۰۰ ساله میفرستد، اگر خواهر شاه، فرح و مادرش به چین دعوت میشوند و اگر چی پنگفی «سیاست مستقل ملی» ایران را می ستاید و تجاوز نظامی ایران را به ظفار مورد تأیید قرار میدهد، بخاطر «سوسیال امپریالیسم» شوروی نیست، بلکه بخاطر سنگ سرب، سنگ روی، سنگ کرم و کرمیت و پنبه ایران است. عبدالعلی فرمانفرمایان در مصاحبه یاد شده اش در مجله «اطلاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران» میگوید: «استخراج روی و سرب (در چین - چ. ف. خ) در حال حاضر کافی

است، ولی بنظر میآید که مقامات چینی پیشبینی کمبود این مواد را دارند و از این نظر پیشنهاد کردند راجع به سنگ سرب و سنگروی ایران اطلاعات بیشتری در اختیارشان قرار دهیم. چینی‌ها سالیانه در حدود ۵۰۰ تا ۷۰۰ هزار تن سنگ کرم و کرمیت وارد میکنند و نوع کرم پست را چینی‌ها حتی‌الامکان به واسطه قرار داد تجاری که با پاکستان دارند از این کشور خریداری میکنند و بقیه احتیاجات خود را از ایران میخرند و مسلماً امکان تحکیم صادرات سنگهای معدنی ایران به چین کاملاً موجود است، حتی در زمینه مس نیز اگر در آینده ایران در زمره تولیدکنندگان این فلز باشد مسلماً چین به خرید آن از ایران علاقمند خواهد بود. (مجله اطلاق... پیشین - ص ۶۱) و در جای دیگر: «پنبه یکی از احتیاجات چین است که همه ساله تجار ایران مقادیری پنبه باین کشور صادر کرده‌اند و در آینده نیز برای صدور پنبه زمینه‌های مساعدی وجود دارد.» (همان مجله). و در جای دیگر: «در سال ۱۹۷۵ چین در حدود ۱۷ میلیون دلار کود شیمیائی از خارج خریداری کرد، که بیش از ۵۰ درصد آن از ژاپن اکتیاع گردید، ضمناً سالی ۱۶۵ هزار تن کائوچوی طبیعی از سنگاپور و مالسزی و سیلان وارد میکند، بنابراین در این زمینه فرصتهای مناسبی وجود دارد.» (تکیه از ما است. همان مجله).

سیاست‌بازرگانی خارجی کنونی جمهوری خلق چین متأسفانه پروسه‌ای در حالت رشد است. روزبروز این‌بازرگانی گسترش بیشتری پیدا میکند و جمهوری خلق چین بیشتر با اقتصاد سرمایه‌داری جهانی وابسته می‌سازد. البته داشتن روابط اقتصادی با کشورهای امپریالیستی، وابسته و مستعمره از جانب یک کشور سوسیالیستی کار غلطی نیست ولی نکته اصلی اینجا است که باید این روابط اقتصادی، برای حزب و دولت جامعه سوسیالیستی، تابع مسائل و سیاسی انقلاب جهانی و ساختمان سوسیالیسم باشد. نه برعکس، در حالیکه در چین نیازهای اقتصادی به مبادلات خارجی تعیین‌کننده خط مشی

سیاسی دولت در رابطه با کشورهای امپریالیستی، وابسته و مستعمره از طرفی و جنبشهای خلقی از طرف دیگر شده است. مقامات چینی بنا بر نمونه‌هایی که از گفته‌های توجیه‌آمیز آنها نقل کردیم، سعی دارند که علت توسعه روابط دیپلماتیک خود را با کشورهای امپریالیستی، مستعمره و وابسته مسائل سیاسی جلوه دهند، در صورتیکه بهیچوجه چنین نیست و علت اصلی این با اصطلاح «سیاست لبخند»، نیازهای اقتصادی، جمهوری خلق چین است. البته در رابطه با کشورهای همجوار، مسائل استراتژیکی نظامی نیز برای چین اهمیت دارد، که در آن مورد هم دولت جمهوری خلق چین، بی‌توجه به سرنوشت خلقهای این کشور، فقط بمرزهای مطمئن خویش می‌اندیشه که باید گفت، با این خط مشی ممکن است بتوان مرزهای چین را برای امپریالیستها و دست‌نشاندهانش پولادین و غیر قابل رخنه ساخت، ولی آنوقت بورژوازی از درون خود حزب کمونیست سر بلند خواهد کرد و میدانیم که بقول، استالین، فتح قلعه از داخل آن آسانتر است.

بهر حال نادیده گرفتن مسائل و مصالح سیاسی انقلاب جهانی میتواند سبب شود که دولت جمهوری خلق چین، هیچ حد و مرزی برای گسترش بازرگانی خارجی خود و روابط اقتصادی با امپریالیستها و دست‌نشاندهانشان نشانند. زیرا که این روابط از نظر اقتصادی برای چین بسیار با صرفه است. مثلاً "چین اگر بخواهد تولید پنبه یا گندم خود را افزایش دهد و نیازهای مصرفی خود را خود تولید کند، میبایست خلق را بیک بسیج عمومی دعوت نماید، یا اینکه اگر بخواهد با استخراج بیشتر سرب، روی، کرم، مس و غیره خود بپردازد، نیاز بیک تلاش اقتصادی زیاد و دعوت خلق به کار بیشتر و مصرف کمتر دارد، در صورتیکه بسادگی میتواند با اضافه تولید خود در رشته‌های دیگر و افزایش تولید در رشته‌هایی که توسعه آنها مشکلات کمتری دارد، همه این کالاهای را مثلاً "از ایران بخرد، منتها در این صورت باید حکومت شاه را تأیید کند، نماینده‌اش را به جشن مسخره ۲۵۰۰ ساله بفرستد، آقای

چوئن لای دست کشیف اشرف را بفشارد ، جام خود را بسلامتی "حضرت علیه بانو فریده دیا بنوشد و از همه بهتر ، نماینده دیپلماسی چین رسماً "تجاوز ایران را به خلیج فارس تأیید نماید . (اشاره به نطق چوئن لای در ضیافتی به مناسبت دیدار فرح از جمهوری خلق چین) .

اما بدتر از همه اینها عواقب ناگواری است که این سیاست گسترش بازرگانی با امپریالیستها و دست نشاندهانشان ، برای ساختمان سوسیالیسم در خود جامعه چین دارد و ما قبلاً "اشاره مختصری بآن کرده ایم ، این بازرگانی بسیار سودآور است بویژه هنگامی که طرف معامله کشورهای عقب مانده و در حال توسعه (مستعمره و وابسته) باشند سودی که از این بازرگانی نصیب چین می گردد ، کاملاً "یک سود استعماری است . بالاخره بازرگانی هم که در این کشورها کالاهای چینی میفروشد ، یا کالا به چین صادر میکند ، یک بورژوازی کمپرادور است . بورژوازی کمپرادور وابسته به چین . این بهیچوجه یک تهمت یا یک فحشی سیاسی نیست ، بلکه یک نتیجه گیری ساده از قوانین اقتصادی مارکسیسم - لنینیسم است . سودهای استعماری این بازرگانی اقتصاد چین را از مسیری که برای ساختمان سوسیالیسم در داخل جامعه و کمک به انقلاب جهانی بهیماید منحرف میکند و چنانکه یاد کردیم بقایای بورژوازی را بویژه بورژوازی بوروکراتیک را رشد میدهد . برای خلق چین نیز این سودآوری بازرگانی ، میتواند موقتاً "اثر رفاهی بیشتری از سیاست اقتصادی اتکاء بخود داشته باشد . در نتیجه در بین آنان هم میتواند زمینه مادی ترویج اپورتونیسم رهبران قلب ماهیت شده را فراهم نماید و بدین ترتیب آرام آرام جامعه را بسوی سرمایه داری روانه سازد .

هم اکنون در درون حزب و دولت چین دو جناح چپ و راست وجود دارد که برخوردی کاملاً "مخالف یکدیگر با مسائل یاد شده دارند . یکی جناح راست برهبری چوئن لای و تنگ شیائوپینگ است که هم اکنون بر حزب و دولت تسلط دارند و سیاست خارجی کنونی چین در واقع بوسیله آنها تنظیم

شده است. تنگ شیائوپینگ خود از رانده شدگان انقلاب فرهنگی است که دوباره بقدرت بازگشته است. این جناح عده زیادی از بوروکراتهای رانده شده انقلاب فرهنگی را بقدرت بازگردانده و از آنان اعاده حیثیت کرده است. در حال حاضر قدرت این جناح در حال افزایش است. در مقابل اینان جناح چپ قرار دارد که رهبری آن با چیانگ چینگ (همسر مائو) و وانگ هونگ ون (جوان کارگری که تازه بمقام رهبری رسیده) و غیره است جناح چپ اپوزیسیون درون حزب و دولت را تشکیک میدهد و با سیاست خارجی چین و روابط وسیع بازرگانی با امپریالیستها و دست نشاندهان شان شدیداً مخالف است و طرفدار سیاست اتکاء بخود اقتصادی میباشد. در زمینه سیاست داخلی، جناح چپ مخالف سیاست «توجه بانهگیزه های مادی» و طرفدار سخت گیریهای ایدئولوژیک و توسعه انقلاب فرهنگی است. در مورد خود رفیق مائو هم که بنظر میرسد، او اکنون کمتر از هر وقت دیگری در حزب و دولت قدرت داشته باشد. هم اکنون دو جناح چپ و راست بر علیه لین پیائو و بقایای نفوذ او متحد شده اند ولی در عین حال حملاتی نیز به هم میکنند. مثلاً «جناح راست، چپها را «نفاق افکنان»، «برهم زنندگان وحدت حزب»، «کسانیکه برای خود حق شوریدن بر ضد حزب را قائلند»، و حتی «دشمنان طبقاتی»، «ابن الوقت های سیاه دل» و غیره مینامند. (این عبارات را واشنگتن پست از روزنامه «پرچم سرخ» ارگان نیروهای مسلح چین و روزنامه ستاره سرخ، شماره های مخصوص جشن ۲۵ سالگی جمهوری خلق چین نقل کرده است) چپها نیز جناح راست و از جمله چوئن لای را بدون ذکر نام مورد حمله قرار میدهند. متأسفانه از میزان نفوذ این دو جناح در میان توده ها و از حوزه نفوذشان در مناطق کارگری و روستائی خبری در دست نیست. فقط گفته میشود که گاهی جناح راست در حمله های مطبوعاتی خود به جناح چپ آنها را به کنایه «دار و دسته شانگهای» مینامند. شعار جناح راست در مورد جناحها، تأکید روی وحدت حزب و لزوم تحکیم آنست. جناح چپ هم با اینکه با سیاست خارجی

جناح راست کاملاً " مخالف است و گسترش روابط بازرگانی چین را کشورهای امپریالیستی، مستعمره و وابسته محکوم میکند و طرفدار سیاست اقتصادی اتکاء بخود است با اینحال فعلاً لزوم وحدت حزب را پذیرفته است و آشکارا در مبارزه با راستها مدارا میکند. شکی نیست که این وحدت دو جناح موقتی و ناپایدار است و در آینده تضاد بین آنان تشدید خواهد شد. اما جواب باین مسأله که چه کسی پیروز میشود، نیاز باطلاع بیشتر از جامعه چین دارد. در شرایط کنونی آنچه بیش از هر چیز از نظر سیاسی وحدت دو جناح شده است مبارزه با لین پیاو است. بنا براین بنظر میرسد که وحدت دو جناح لااقل تا مرگ کامل سیاسی لین پیاو ادامه داشته باشد. لین پیاو مؤلف جناح چپ با رهبری رفیق مائو بود. این جناح قدرت را در حزب و دولت در دست داشت. ولی چپ روی ماجراجویانه و توسطه جاه طلبانه لین پیاو که در عین حال، خیانت به هم پیمانان خود نیز بود، سبب شد که جناح چپ ضعیف گردد و راستها بتدریج موقعیت مسلط را در حزب و دولت بدست آورند. اکنون جمهوری خلق چین میدان ترکنازی چوئن لای و هواداران او و در زیر حکمروائی «دیپلماسی لبخند» شان است. اگر وضع بهمین صورت باشد و تعادل نیروها بهم نخورد پس از مرگ چوئن لای تقریباً شکی نیست که آقای «تنگ شیائوپینگ» بوروکرات کهنه کار و راننده شده انقلاب فرهنگی، جانشین او شود و خط مشی سیاسی چوئن لای را، اگر نه بدتر، ادامه دهد. تنها یک انقلاب فرهنگی دیگر، این بار با ابعاد وسیع تر، میتواند جمهوری خلق چین را نجات دهد. معلوم نیست چه زمانی جناح چپ شعار «وحدت حزبی» آقای چوئن لای را رد خواهد کرد و برای مبارزه با راستها به توده های حزبی و توده های خلق روی خواهد آورد. آیا چنین خواهد شد یا ادامه «دیپلماسی لبخند» و گسترش بی اصول بازرگانی خارجی، اقتصاد چین را به سرمایه داری جهانی وابسته تر خواهد نمود. و در درون جامعه، زمینه مادی برای تضعیف و سرانجام نابود کردن جناح چپ

فراهم خواهد ساخت؟ آینده همه چیز را نشان خواهد داد. متأسفانه در این مورد، کاری به جز حرف زدن از ما ساخته نیست. اما این آرزوی تمام کمونیستهای واقعی جهان است که جمهوری خلق چین براه اصولی ساختمان سوسیالیسم در درون کشور و کمک به انقلاب جهانی بازگردد.

برای این منظور جمهوری خلق چین باید دیپلماسی لیخنس را کنار بگذارد، بازرگانی خویش را با کشورهای امپریالیستی، مستعمره و وابسته شدیداً محدود کند و بمسائل و مصالح سیاسی وابسته ننماید، بر روی سیاست اقتصادی «اتکاء بخود» تأکید اساسی و کامل داشته باشد، روابط سیاسی و اقتصادی خود را با کشورهای سوسیالیستی دیگر عادی سازد و با حفظ مبارزه با دژولوزیک و وحدت ضد امپریالیستی خود را با آنها در هر سطحی که ممکن است برقرار نماید، اگر امکان روابط اقتصادی چین با سایر کشورهای سوسیالیستی و مرفی را هم نادیده بگیریم باز جمهوری خلق چین نیازی به رابطه اقتصادی با کشورهای امپریالیستی، مستعمره و وابسته ندارد. جمهوری خلق چین دارای یک سرزمین وسیع و یک نیروی انسانی عظیم است و بخوبی قادر است سیاست «اتکاء بخود» و «بی نیازی» اقتصادی را پیش گیرد. هم سرزمین وسیع چین میتواند مواد اولیه لازم را برای رشته‌های گوناگون صنایع عرضه کند و هم وجود یک جمعیت هشتصد میلیونی بعنوان تولیدکننده و مصرف‌کننده، رشد و گسترش تمام رشته‌های اقتصاد را امکان‌پذیر و سودآور میسازد. در این سرزمین وسیع و با این جمعیت عظیم بخوبی میتوان سیاست پارالیزم اقتصادی را تعقیب نمود. چین میتواند یک اقتصاد کاملاً «متکی بخود» داشته باشد، منتهی خلق چین باید برای تحقق این منظور مشکلات بیشتری را تحمل کند و سیاست صرفه‌جویی بیشتر در مصرف و تلاش بیشتر در راه تولید را در پیش گیرد که این کار البته بسیار دشوارتر از پذیرش سیاست بازرگانی با همداست. ولی چه باک، این مبارزه‌ای است که خلق چین باید برای بنای سوسیالیسم در داخل کشور و کمک به انقلاب جهانی انجام دهد این وظیفه تاریخی خلق

چین است. کمونیستهای واقعی جهان کاملاً "انتظار انجام این مبارزه را از خلق چین دارند. در غیر این صورت انقلاب چین راه انحطاط را در پیش خواهد گرفت و سرمایه‌داری در چین از نوزنده خواهد شد. کمونیستهای جهان حتی حاضر نیستند تصور چنین روزی را هم بکنند. و میخواهد انقلاب چین همچنان شکوه و عظمت خویش را حفظ کند و با گامهای بزرگ به پیش برود. اما باید بیاد داشت که واقعیت قاطع و خشن بسادگی میتواند پرده‌های هزاران رؤیای رمانتیک را در هم بدرد و خود را در معرض حواس مادی انسان قرار دهد. ناگوار است ولی هراسناک نیست، بهیچوجه هراسناک نیست «باز هم زمین بدور خورشید می‌گردد و باز هم توده‌ها انقلاب میکنند» (جمله‌ای از روزنامه «ژپمن ژیبائو»ی جمهوری خلق چین) و بقول رفیق مائو «اکنون گرایش عمومی جهان بانقلاب است» در همه جا توده‌ها بپاخاسته‌اند بحرانهای اقتصادی و اجتماعی، خیر از پایان دوران تاریخی سرمایه‌داری جهانی را میدهد، امپریالیسم آخرین روزهای خود را میگذراند و اینک به جنگ و دندان متوسل شده است.

پرطنین باد مارش شکوهمند جهانی انقلاب
 نابود باد رخنه‌مزورانه بورژوازی در صفوف انقلاب
 نابود باد امپریالیسم

۲۸ تان ۱۳۵۳